

# اسامی کتب موجودہ مشہورہ

تاریخ محمدیہ تاریخ خلدبرین کتاب فضول الہیہ کاشن محمود

مغازی بن سہی کتاب اللہوف کتاب اپنی مخف کتاب ریاض الشہادہ

کتاب فضائل الخوارزمیہ تاریخ الصغیر تاریخ سلاطین عرب روزنامہ وقایع سلاطین  
در اسپانیول آل عثمان سہ جلد

تاریخ پطرو تاریخ شرل تاریخ خوش یونان تاریخ اکبر شاہی تذکرہ محمد تقی پیک  
کاشانی

تذکرہ انجمن خاقان تذکرہ آتشکدہ تذکرہ رضا قلی خان تذکرہ الائمہ

تاریخ تذکرہ الملوک تاریخ بنی اسرائیل کتاب کستان جہاننامہ تاریخ مازندران  
اسکات

نکار نامہ جناب حاجت اکمال الدین مصنف محمد بن جلاء العیون مولف سید جلاء العیون مجلسی  
میرزا آقا سی در علم خرافیا علی بن موسی بن بابوی عبد اللہ العینی  
مرصد الاطلاع در شخصہ تاریخ اسکندریہ یونانیہ تاریخ ناپلیون ترجمہ کتاب تاریخ قسطنطنیہ  
بقاع ربیع مکون ترجمہ مجلس کھل نکلیس میرزا محمد رضای ہند یونانی کہ در سلاطین و  
در روغز مولف سید جامع التواریخ کتاب مینزلین الحق کتاب تاریخ حافظ  
تفسیر مولف ابن شہاب

اسامی کتب تواریخ فرنگستان کہ در حین توید این اوراق عالیچہ مقرب الخاقان میرزا صالح مستوفی  
نظام کہ در زبان فرانس و انکلیس عالم مدق و فاضل محقق است ترجمہ اقدام نموده در اقم

## حروف نکاشتہ

ہستوار انین مصنف ہستوار یونی ورسل ہستوار یونیورسٹی ہستوار انین  
راہن تاریخ قدیم یعنی تاریخ العالم تاریخ فرنگستان  
العلوم ۲۲ جلد

# جلد اول کتاب اول نسخ التواریخ

بستوار زیاده شینوا  
یعنی تاریخ ممالک شرقیه  
تاریخ کینسان در شرح دولت  
قیصره ترجمه میرزا محمد رضا  
کتابس میں تاریخ روم

کتابس میں تاریخ قرق  
دیویش

اسامی کتب تواریخ مملکت یورپ کہ در حین نگارش این کتاب

مبارک موسی کلنباری کہ مردم شہر ترویز است از مملکت ایتالیا

سربک تورخانہ مبارکہ پادشاہ جمجاہ کیتی پناہ محمد شاہ قاجار

ابدانہ ملکہ واید سلطانہ پاشا شد ترجمہ نموده وراقم حروف نگاشته

پرتوار دیسیان یعنی	تاریخ بنوہ کہ بنوہ نام	تاریخ روئین مستد	تاریخ یورپ زبان
جامع العلوم پناہ و چاہر جلد	مولف آن است یک جلد	شش جلد	زانہ
نقشہ جهان مناس	تاریخ قیصرہ	تاریخ بزمینزودہ	انتخاب تواریخ
جلد	جلد	جلد	ہچدہ جلد
تاریخ ناپلیون با نقشہ	تاریخ فریدرین کبیر شاہ	علوم و تواریخ صوبہ	نقشہ جهان نامی قدیم و جدید
تفصیل مملکت روسیہ	دلایل تواریخ و علوم	تاریخ اشخاص مشہورہ	تاریخ عمومی مختصرہ
جلد	جلد	عالم بچولتہ ۱۲ جلد	چار جلد

# ذکر تواریخ اهل عالم و نام مشهور و سنین ایشان

ذکر تاریخ ختا و دیگر تواریخ و سنین و مشهوران که مشهور و مشدول است

غرض از نگارش این تواریخ نه باز نمودن نکات اصحاب زبج در صحت بلکه چون بیان این کتاب همیون در اخبار بر خدیو اوقات و تعیین زمان است تواریخی را که من جمهور طوایف مشهور می باشد اجمالا ذکر سنین و مشهوران می شود و تاریخ هندی و ختا و مدت زمان آن چون مرقوم شد بجز از پرداخت و از انشای اسامی سال و ماه و چندی همان بنای سالهای تاریخ ختایان بر شمسی حقیقی است و مشهور ایشان قمری حقیقی و سالها را برده دور میکردند که بزبان ایشان چنین است اول کا دوم تی سیم بین چهارم تن پنجم دو ششم کی هفتم کن هشتم نین نهم ریم دهم کوئی و اسامی مشهور ایشان بدینگونه است اول جنوه دوم زروه سیم شاموه چهارم صروه پنجم اووه ششم نوه هفتم چوه هشتم ناوه نهم لهوه دهم شوه یازدهم شنی الوه دوازدهم سرده و چاکه گفته شد مشهور ختایان قمری است پس هر دو سال یا سه سال ماهی علاوه کنند آن ماه زیاده را از آن و ده گویند

## ذکر تاریخ ترک و مغول و اسامی مشهور و سنین ایشان

بنای سنین ترکان نیز بر شمسی حقیقی است و شان سالها را برده دور میکردند بدینگونه اول پچان که سال مویش است دوم او دینیل که سال کاواست سیم بارس نیل که سال لنگ است چهارم توشقان که سال خرکوش است پنجم لوی نیل که سال ننگ است ششم نیلان نیل که سال راست هفتم یونت نیل که سال اسب است هشتم قوی نیل که سال کوسف است نهم جی نیل که سال بوزینه است دهم تخا قوی نیل که سال مرغ یا زدهم ایت نیل که سال سب است و دوازدهم تنگوز نیل که سال خوک است و اسامی مشهور ایشان بدینگونه است اول آرام ای دوم انگندی ای سیم اوخوچ ای چهارم دوزدو نیچ ای پنجم بزنج ای ششم اشخ ای هفتم پینچ ای هشتم سلنج ای نهم دوزدو نیچ ای دهم او نیچ ای یازدهم آن بر نیچ ای دوازدهم جش باطا و مشهور ایشان قمری حقیقی است پس چون ختایان هر دو سال یا سه سال ماهی میفرایند آن ماه سیزدهم را شون ای گویند

## ذکر تاریخ هندیان

تاریخ هندیان بسیار است آنچه از همه مشهورتر است از هاک نکال نامی است که سخت ظالم و بی باک بوده که مردم پس از دور راحت افتاده اند و آنرا تاریخ کرده اند و ذکر عقاید ایشان در قدمت عالم چون مذکور شد دیگر باره بجز از پرداخت علی بجمه ایشانرا، بهای اصطلاحی است و سی روز شمارند و چون خیال کرد سال ششم را سیزده ماه گیرند و یکسه در آن ماه کنند تا با شمسی راست شود و از آنرا ماه خوانند و اسامی مشهور ایشان بدینگونه است اول آسترد دوم فیناک سیم صیرت چهارم اسار پنجم سراسیم ششم اسوچ هفتم بهادیت هشتم کارنگ نهم مشهور دهم پونکن یازدهم ماکه دوازدهم نارکنی

## ذکر تاریخ عبریان و اسامی مشهور ایشان

سنین تاریخ عبریان بر شمسی حقیقی است و مشهور ایشان قمری مبدای این تاریخ از هبوط آدم است و همچنان در

# جلد اول کتاب اول تاریخ التواریخ

پانزدهم نین نیز تاریخ گذارند که موسی از مصر بانی اسرائیل سپردن آمد و این واقعه دو هزار و صد و هشتاد و هشت سال قبل از تاریخ هجری بود اول سال ایشان سیانه اخرا ب و اول ایلول است از ماه رومیان و هر سالی را دو از ده ماه قمری گیرند و آنرا بسطه گویند و چون کسبه پیدا کنند سال را عبور گویند یعنی سال تسن و یکجا سپرانند و دو آورید آنگسند از ده اول را از اصل گویند و از ماه ثانی را که افزوده اند از یک سو حساب نمایند اسامی شهر ایشان بدینگونه است اول نشری دوم هرشوان سیم کیلیو چهارم طپش پنجم شغط ششم از ششم نین ششم ابر ششم سیون و هشم نیز از دهم ادب دو از دهم ایل

ذکر تاریخ اقبطیان و اسامی شهر ایشان

مبدای تاریخ قطبی جلوس نخت نصر اول است و این تاریخ مقدم است بر تاریخ هجرت نبوی صلی الله علیه و آله که هزار و صد و شصت و نه سال پس تا اکنون که هزار و دویست و پنجاه و هشت سال از هجرت نبی میگذرد که مطابق است با هزار و دویست و یکسال شمسی و هزار و پانصد و نو سال شمسی از تاریخ قطبی گذشته و اسامی شهر این تاریخ بدینگونه است اول توت دوم بایه سیم تور چهارم کیهک پنجم طویه ششم اشیر هفتم برجات هشتم بر موزه نهم شمس دهم بونه یازدهم ابیب دوازدهم مسری خمه سترقه راز و دنبال ماه مسری در آورند و هر ماه را سی روز تمام شمارند و اول سال این تاریخ پست و نهم ماه آب است از ماههای رومی موافق تاریخ محدث قطبی که بعد از تاریخ رومی وضع شده و تفاوت میان ه و سال تاریخ قطبی قدیم و جدید

ذکر تاریخ عرب از هجرت نبی صلی الله علیه و آله و سلم

بدایت شده

باید دانست که مبدای تاریخ عرب اول ماه محرم است از آن سال که پنجم صلی الله علیه و آله از که بدین هجرت فرمودند و روز هجرت نبی بروایتی چهاردهم محرم بود پس از دو ماه و هشت روز و پست دوم ربیع الاول وارد مدینه شدند و این تاریخ را عمر بن خطاب در خلافت خویش با استدعای ابو موسی اشعری گذاشت چون ابو موسی حاکم مین بود و احکامی که از مدینه بدو میرفت گاهی تاریخ سال حکم بروی مشته میشد این استدعا نموده قرار بر این تاریخ شد و شهر و زمین آن قمری است و اسامی شهر بدینگونه است محرم صفر ربیع الاول ربیع الآخر جمادی الاول جمادی الاخره رجب شعبان رزمنه شوال بعد از آن

تاریخ الغریبه

این طایفه هر ماه را سی روز گیرند و ماه آختر سال را سی و پنج روز شمارند و اول سال ایشان موافق ششم فروردین فارسی است و اسامی شهر ایشان چنین است اول ابوشرد دوم خر جو سیم نین چهارم نبال پنجم استا خدا ششم برنجندین هفتم فکان هشتم ابانج نهم فووغ دهم مسافوق یازدهم دعد و دوازدهم حوم

ذکر تاریخ رومیان و اسامی شهر ایشان

ابتدای تاریخ رومی که از تاریخ اسکندریه میگذرد و بر خیز از اول ملک اسکندریه است و بر خیز از

# ذکر تواریخ اهل عالم و نام نین و شهران

از سال هفتم دولت او ذکر می از سال وفاتش این تاریخ کیرذ و بعضی برانند که بنای این تاریخ دو وزده سال  
 بعد از وفات اسکندر بوده علی ای حال نهصد و سی و دو سال شمسی قبل از هجرت نبی صلی الله علیه و آله  
 مبدای این تاریخ است و سال مقرر بر شمسی اصطلاحی است و اسامی شهر ایشان بزبان رومی چنین است  
 اول فلقداریس دوم فلوریس سیم یارینس چهارم ایرلیس پنجم یاسین ششم ابونایس هفتم ابوگریس هشتم اغفوس  
 نهم ایریسس دهم اسفروسس یازدهم ابوزیر کوس دوازدهم ابوسکروی و آنچه در میان ارباب زیج و تقویم  
 متداول است این با چهار چنین گویند اول تشرین الاول سی و یکم و راست دوم تشرین الآخر سی و یکم  
 کانون الاول سی و یکم و چهارم کانون الآخر سی و یکم و پنجم شباط سال میت و هشت روز از او سال چهارم میت و نوزده  
 ششم از اسی و یکم و هفتم نیان سی روز هفتم ایاریسی و یکم و زهم خیزان سی روز دهم توموسی و یکم و یازدهم  
 آب سی و یکم و زدهم المول سی روز اول سال این تاریخ اول تشرین الاول است که درین اوقات در حدیم  
 درجه میزان واقع شود و اندک تغییری کند و این تاریخ موافق تاریخ سر یانان است جز اینکه رویها ماه  
 اول سال را کانون الاول کیرند که درین زمان پست و یکم درجه جدی است

## تاریخ عیسی و اسامی شهران

ابتدای تاریخ امانی یورپ از ولادت عیسی علیه السلام است و این تاریخ مقدم است بر تاریخ هجری  
 بعقیده ایشان شصده و پست و دو سال شمسی پس از آن که هزار و دو بیت و پنجاه و هشت سال قمری از  
 هجرت نبی صلی الله علیه و آله میگذرد و هزار و شصده و چهل و دو سال شمسی از تاریخ عیسوی گذشته است و اسامی  
 شهر ایشان بزبان اهل فرانس که درجه فرنگستان رایج است مرقوم داشت اول ژان ویند دوم فوریه سیم مارس  
 پنجم مرس مطابق است با اول نوروز اما اول سال ایشان روز عید خج ثویان است چهارم اپریل سی روزم  
 می سی و یکم و ششم روسی روز هفتم ژولی سی و یکم و زهم اوسسی و یکم و زهم سبطا مبرسی روز دهم  
 اکتبر سی و یکم و یازدهم نوامبر سی روز دوازدهم دینا مبرسی و یکم و زهم چهار سال کیر و زان و اضافده فوریه

## ذکر تاریخ عرب در زمان جاهلیت

بنای تاریخ عرب در جاهلیت بر کارهای بزرگ بوده که در میان ایشان واقع شدی چون فوت ولید بن مخیره  
 و مرگ هشام بن مغیره و وفات کعب بن لوی و بنای کعبه مشرفه و قضیه عام الفیل و امثال آن و اول اینها  
 حکم برویت اهل دشتندی و هرسه سال یکسال رایزده ماه گشتند تا بنا تاریخ شمسی مطابق افتد و اسامی  
 شهر ایشان چنین است اول موزدوم یا جریم خوان چهارم و نصان پنجم حنین ششم هفتم اصم هشتم  
 عادل نهم نایق دهم و حل یازدهم و دوازدهم برگ

## ذکر تاریخ قبایل و اسامی شهران

بدانکه قبایل عابد و نمود نیز از طبقات عرب شمرده شوند چنانکه شرح حال ایشان و ملوک ایشان مرقوم خواهد  
 شد و اسامی شهر آنجا عت قبل از جاهلیت بدینگونه بود و چون ابتدا از محرم کنیم بدین ترتیب است اول  
 موجب و دوم موزریم موله چهارم مزم پنجم مضمید ششم هوز بر هفتم هوزل هشتم موامم و نیز دهم و ابر یازدهم

نویسنده بنام محمد باقر  
 نقالی منتوح دریم کو درای  
 محمد را کوبید با حرم با کون  
 دهم کورداری دیکه شهر  
 خوان نفع خانی بخشید  
 و الف و نون مدد ریخ الاول  
 است و نصان نفع او  
 سکون ای موه و صا  
 عهد شویح ال  
 داو نیز خانی بخشید  
 نفع خانی دیکه بر زن  
 خادی الادی بخشید  
 سکوردی الاخره

عادل  
 موزدوم  
 مزم  
 مضمید  
 هوز بر  
 هوزل  
 موامم  
 دهم  
 ابر  
 یازدهم

# جلد اول از کتاب اول تاریخ اللوایح

میغل و دوازدهم مثل اما ایشان ابتدای سال از شهر رمضان میگرفتند که آزاد میر میبختند

ذکر تاریخ فارسی و اسامی شهور آن

مبدای تاریخ فارسی روز سه شنبه است و دوم ریح الاول است و در یازدهم سال بعد از هجرت نبی صلی الله علیه و آله که اول دولت و جلوس شهریار است و بناقی بنین آن تاریخ بر شمسی اصطلاحی است و اسامی شهور آن بدینگونه است اول فروردین دوم اردیبهشت سیم خرداد چهارم تیر پنجم مرداد ششم شهریور هفتم مهر هشتم آبان نهم آذر دهم دی یازدهم بهمن دوازدهم اسفند و هر ماهی سی روز است و چهار روز در هفتم مهر هشتم آبان نهم آذر دهم دی یازدهم بهمن دوازدهم اسفند و هر ماهی سی روز است و چهار روز در آخر اسفند از دوازدهم و اول سال شمال آفتاب برج حمل است

ذکر تاریخ خراجی و شرح آن

المقتضی بنده احمد بن موفق که خلیفه شاهان بود است از خلفای نبی عباس از برای سهولت بر خاستن خراج مبدای این تاریخ را وقت حصا و محصول زراعت گذاشت و در آن وقت هزار و دویست و هفت سال از تاریخ اسکندری گذشت بود و بناقی بنین این تاریخ بر شمسی و اسامی شهور چون شهور اسکندری است

ذکر تاریخ جلالی که منسوب بسطان جلال الدین بلکشاہ است

تاریخ جلالی را تاریخ ملکی نیز گویند و مبدای آن چهار صد و پنجاه و هشت سال بعد از تاریخ یزدجردی است و تمیز میان این دو تاریخ چنان گذارند که آن تاریخ را تاریخ قدیم و یزدجردی گویند و این تاریخ را جلالی و ملکی نامند و اسامی شهور این تاریخ بدینگونه است اول ماه نو دوم نو بهار سیم کرمانه چهارم روز افزون پنجم جاناتاب ششم جهان آرای هفتم کمان هشتم خزان نهم سرما فرادهم شب افزون یازدهم آتش افزون دوازدهم سال افزون و اکنون اسامی این شهور متروک است و شهور فارسی متداول است و اول سال و قیمت ایام و شهور را چون فارسیان کنند که مذکور شد

ذکر تاریخ ایلخانی و معرفت آن

تاریخ ایلخانی که آنرا تاریخ ترکی و تاریخ غازان نیز گویند دویست و پست و چهار سال بعد از تاریخ ملکی در رسم شهور و سنین این تاریخ با تاریخ ملکی مطابق است پس تکرار ذکر آن مورث اطباء است همانا این تاریخ بتاریخ قاضی بنیند نامیده شده است

آن از دولت غازان خان بن

ایغون خان بن

ایاقا خان



# جلد اول کتاب اول ناسخ التواریخ

## ذکر تیسین اول

در حضرت چون وصف نخستین از برای وجه طلاق بقیده محققین عرفا و حکمین اولیا  
مجاورین موحده و موحدین مجاهد که اشراک شک و ریب را به نیروی افاضات غیب گسته و از حجب حجج و براین عصاره  
جبل المتین کشف و تعیین پروان نشسته بر آنند که آن حقیقت بی نام و نشان را حیث کان الله ولم یکن معه شیء چون در کتب  
کلام و بیان ملبس سازیم گوئیم ذات حق جل و علا وجودیت مطلق که مقدس است از همه قیود حتی قیود طلاق و نیزه  
از همه شروط حتی شرط وجود و بر این معنی وجود حق بقیده است و نه مطلق و نه جزئی است و نه کلی و نه مختفی و نه منجلی و نه کسری  
و نه واحد و نه مشهود است و نه شاهد نه در حضرتش اطلاق عام و خاص باشد و نه بازلت و ابهرت اختصاص یابد که او  
تقدس و تعالی از همه این مراتب منزله و مبراست بلکه ازین تنزیه نیز منزله و مقدس است پس این مذکور است  
همه تعینات و اعتباراتی است که ثانیاً و ثالثاً علی التوالی عارض حضرت ذات شود و بحسب هر تعیناتی از تعینات  
در مرتبه از مراتب مظهر اسمی از اسمای الهیه و کونیه که در اول از این تعینات یعنی الاطلاق هو علم و بذات  
مع النسب و اعتبارات الالهیه الکونیه الالهیه الالهیه جمله من غیر تفصیل و تیز پس اول تعینات تعینات که اول  
سروج اطلاق است علم حق است بذات خود و این است غیب اول و علم اجمالی و وحدت اولی و مقام او ادنی  
حقیقت محمدیه پس اول تعین وجود حضرت است که بمجاور آمان الله و المؤمنون منی جامع جمیع اسمای الهیه و کونیه  
و عادی همه مراتب عقلیه و عشقیه چنانکه وقتی بنی بضاعت و دانشی قصیده بدین معنی شارت کرده گوید  
لغای حق بخامی نداشت نام و نشان که ظهور محمد شد آن نخستین لغا و از برای این وحدت حق که آنرا حقیقت محمدیه گویند  
و جوی است بسوی تجرد و جوی بهمت ملبس پس در اول را مرتبه احدیت نامند که مقام استهلاک کثرات و نفی اعتبارات  
است و جبت ثانی را مرتبه واحدیت خوانند که مقام غیب ثانی و علم تفصیلی و نمایش کثرات است پس چون حضرت وجود  
از عالم علم بعین و از غیب بشهود منزل شود و بحسب تقضای اسمای الهیه متعین میشود تعینات عینییه و کونیه پس ازین مقام  
معلوم شد که بعد از تعین اول که علم اجمالی است و تعین ثانی که علم تفصیلی است تعینات عینییه پیدا میشود که اشرف از اعتبارات  
مرتبه عالم عقول و عالم ارواح و عالم امر خوانند بنابراین عقل اول تعین است از تعینات عینییه شهودیه و اول نا خلق الله  
العقل مصداق یعنی است پس از ان عالم مثال که آنرا بلسان شرع عالم برزخ خوانند تعین پذیرد و بعد از عالم مثال  
عالم حس و شهادت متعین گردد که نسبت به عالم کیانی تعین ثالث است و نظر بر مراتب تنزلات و وجودیه عالم خالص  
و این عوالم جمیع تعینات شونی و تنزلات وجودی را شامل است و صورت این مجموعه انسان کامل و آنکه

قال یمن قال ان الله خلق آدم علی صورته

ذکر صا و اول آفرینش نخست بقیده حکمای متالین فلسفیان خوده پنجم بنسب ان پانچ و این در بیان موصوف مشهور  
حکمای متالین که متقن قوانین و نساج بر این اند بدان باشند که از حقیقت واحد صا و در نشود و کثرتی واحد  
و اول چسبیری که صا و در شود از حق جل و علا عقل اول است و از برای عقل اول که نیز شیء واحد است به اعتبار  
مفروض تواند بود و با قاضیه بر این محقق کرده اند که این اعتبارات فرضیه مبدای کثرات کونیه است اما



# ذکر تعیین اول آفرینش نخست

اعتبارات ثلثه در عقل اول نخست اعتبار وجود عقل است فی نفسه و دوم اعتبار وجودی او است بالغیر  
 و اعتبار سوم فرض امکان اوست لذاته و صادر میشود بجز یک ازین اعتبارات از عقل اول شیئی پس صادر میشود اعتبار  
 وجود او فی نفسه عقلی که آنرا عقل ثانی خوانند و صادر میشود از وی اعتبار وجودی بالغیر نفسی که آنرا نفس اول گویند  
 و صادر میشود از وی اعتبار امکان اول لذاته جسمی که آن فلک اطلس است و از برای عقل ثانی نیز این اعتبارات  
 عقل ثالث و نفس ثانی و فلک ثوابیت صادر میشود علی هذا القیاس ترصد و عقول و نفوس و افلاک را عقل  
 عاشر و نفس یاسع و فلک قمر توان دانست و ازین بیان بظهور پیوست که ده عقل و نه نفس و نه فلک باشد و عقل  
 عاشر را که بانفس نهم و فلک قمر معیت دارد عقل فعال خوانند که عقول جزئی و نفوس جزئیه و اجسام بسیطه و مرکبه  
 که در تحت فلک قمر است مرئی و مدبر است پس ازین تحقیق مبین گشت که اول مخلوقات عقل اول است که آنرا

صادر اول خوانند

ذکر اولین مخلوقات و نخستین ممکنات موافق حدیث و اخبار که از بزرگزمده اخبار محمد صلی الله علیه و آله وارد است  
 قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ **أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ تَعَالَى** و دیگر فرماید **أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ تَعَالَى** و نیز از  
 آنحضرت است که **أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ تَعَالَى** و بروایت دیگر وارد است که **أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ تَعَالَى** و در حدیث دیگر  
 آمده که **أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ تَعَالَى** و در خبر دیگر رسیده که **أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ تَعَالَى** اکابر محققین که در حقایق معانی و بد  
 حق بین دارند نیک دانند که اسامی متعدده موجب تکرر معنی واحد نخواهد بود همانا مراتب متکثره که کاشف  
 آثار متغایره است مستمی با سما متعدد کرده پس گوئیم حقیقت محمدی در اول قدم از ظهور عالم کیانی کسوت  
 عقل پوشد و بعقل اول مآول کرد و از آن حیثیت که بحسب ظهور بر کربین صدف آفرینش است بدره پنهان  
 تا ذیل شود و از آن جهت که فروغ وجودش در همه موجودات تأثمه است نورش دانند و از نیروی که همه  
 اشیا بر شحات سیلاب جودش دارای وجود است روشن خوانند و بدان سبب که چهره پرداز صور همه  
 ممکنات باشد بقلم تعبیر رود و چون بالفعل کتاب نمایش همه آیات بلوح تفسیر شود و این معانی با عقیده  
 حکمای متالیهین نیز تباین نخواهد داشت زیرا که صادر اول که مجموعه آثار گویند است جز عقل کل نخواهد بود  
 و چنانکه معلوم اول گوید **أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ تَعَالَى** یا بفعل دارای بسیع مراتب مذکور عقل است و با عرفای حقه که صلح  
 کل اند هیچ مخالفتی و یسوتی نباشد چه آنجماعت نیز عالم عقول و ارواح را یک تعینی اربعینات و تنزلی از  
 تنزلات وحدت حقه و حقیقت محمدیه دانند و در عالم کیانی که عالم کرات عینیه است آن مقام را اول  
 تعین شمارند چنانکه مذکور شد پس در هر حال اول ما خلق الله العقل کاشف صدق

و مقوله صواب است و مقصود از آن وجود کثیر الوجود است .

ختم باب وصل الله علیه و آله و سلم من

اتبع الهدی صرره لصد

المدنی العقیقه

عبد الله

عبد الله

عبد الله

عبد الله

عبد الله

عبد الله

عبد الله

عبد الله

# جلد اول از کتاب اول تاریخ التواریخ

ابتدای تواریخ وقایع درین کتاب مبارک از هبوط آدم است و منتهی میشود  
 بهجرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و وقایعی که بعد از هجرت اتفاق افتاده و ذکر آن  
 سلاطین که بعرضه وجود آمده و فرستد و بجز کتاب دیگر مرقوم خواهد شد  
 و مبدء ای آن وقایع تاریخ هجرت خواهد بود بعون الله و حسن توفیق

إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ آدَمَ عَلَى صُورَتِهِ هُوَ الْمَسْمُومُ بِآدَمَ وَالْمَكْنَى بَابِي إِبْرَاهِيمَ وَالْمَلَقَبُ بِصَفِي اللَّهِ بِمَعْنَى أَنَّهُ مَبْعُودٌ حَمْرَتْ طِينَتِ آدَمَ بِسَدَى لَعْنَتِهِ  
 صَبَا حَاخِمِيَا طِينَتُهُ فِي جِلِّ صَبَاحٍ سَرِشْتَهُ شَدَّ وَجِدَ مَبَارَكُشُ فِي مِثْقَالِ عِلَافٍ وَكَهْ جِلِّ سَالٍ صَلِّصَالٍ بُوْدُ وَدُرُورُهُ جَمْعُهُ  
 مَحْرَمٌ كَمَا أَنَّهُ عَاشُورَانَا مَنْدُ بَعْدَ زُرْوَالِ أَقَابٍ وَشَرَفٌ كَمَا كَبُّ بَطَالِجِ جَدِي لِبَعْقَالِ فَاؤَاسُوتُهُ وَتَبَعْتُهُ قِيَمَةُ مِنْ رُوحِي صَوْرَتِهِ  
 كَمَا يَأْتِي وَآيَةُ كَمَا كَثُرَتْ وَآزَارُضُ نَجْفٍ كَمَا أَوَّلُ بَعْقَةِ أَيْتِ كَمَا مَسْجِدُ عِبَادَتِ آدَمَ مَسْجِدُ طَلَايِكُ شَدَّ وَدُرُورُهُ جَمْعُهُ  
 حَضْرَتِ دَسَائِرِ نَجْتِ شَشِّ سَاعَتِ آسْجَانِي كَمَا بِالْفَصْلِ سَالٍ دُورُهُ زَانَتِ وَاقِفِ خَلِيفَةِ قَدَسٍ وَتَعْقِيمِ مَطْمُورِهِ سَلِيسٍ  
 بِأَعْوَابِي أَيْسِي وَافْسُونِ بِالسَّبِّ قَرَبِ شَجَرَةٍ مَمْنُونَةٍ وَكُلِّ ثَمَرَةٍ نَبِيْتَةٍ خَالِ عَصِي وَبِدَارِ حَالِشِ طَارِي شَدَّ وَدُرُورُهُ جَمْعُهُ  
 أَهْبَطُوا مِنْهَا جَمِيْعًا مَشَانِ يَأْتِي فِي رَنَمِ سَاعَتِ رُزْجَمَةٍ كَمَا صَفَا حَبِيْطُ آدَمَ وَجِلِّ مَرْدَةٍ مَحْطُ حَاشِدٍ وَبِرُوَايَتِي آدَمَ  
 سَرَّازِيْبِ وَخَوَارِجَةِ نَشِيْبِ آدَمَ وَطَاوَسِ بَحْوَالِي جَشَبَةِ وَبَارِخَلَةَ صَغْمَانِ وَشَيْطَانِ لِبَحْمَانِ فَرُودِ شَدَّ وَجَمْعُهُ  
 رَاوِيْبِشْتِ نَبْرُ آدَمَ أَوْرُودُهُ وَآزَارُ بَرْدِ آسْتِهْ بِأَيْرِدِي جَبْرِئِلِ أَيْمِنِ زَمِيْنِ كَمَا أَوْرُودُهُ وَآزَارُ كَرْتِ غَرَبْتِ سِيَهْ دَسَالِ  
 زَيْتِ وَبَدَلَتِ كَرِيْسْتِ تَابَا لِقَا كَلِمَاتِ آرْحَضْتِ بِحُجْرَتِ شَرِيْفِ قَوْلِ تَوْبَتِ يَأْتِي  
 اَنْدَمِيْسَاقِ صَدِّ سَالِ بَعْدَ رَاوِيْسَبُوطِ وَبَسَايِ كَمَا نَبْرُورِ نَسَالِ وَ

فصل اول در بیان  
 آنکه چگونه  
 آدم را  
 خلق کرد  
 و چگونه  
 او را  
 آزمون کرد  
 و چگونه  
 او را  
 از بهشت  
 اخراج کرد  
 و چگونه  
 او را  
 در بهشت  
 آزمون کرد  
 و چگونه  
 او را  
 از بهشت  
 اخراج کرد  
 و چگونه  
 او را  
 در بهشت  
 آزمون کرد  
 و چگونه  
 او را  
 از بهشت  
 اخراج کرد

۱۰۰

در پست و پنجم شهری بقعه اهرام آدم صفا علیه السلام بتیاری روح الامین خانه کعبه را بر آورده و بحال بود را نصب کرد  
 بدان رصانت و منانت که از آسیب طوفان افت چنان نیافت و حوا از جده بجانب که عزیمت نمود و در کوه عرفات ایستاد  
 آدم ملاقات فرمود چنان از زبانش آفتاب دیگرگون بود که آورش از زبانت چون شناسا سایدن جبرئیل هر دو کشت آن  
 جبل عرفات موصوف شد مقرر است که نوبتی بطواف کعبه و تقدیم سانسک حج اقدام میفرمود و در اودی آسمان که  
 از پس کوه عرفات بخواب رفت دست قدرت ایزدی ذات ذریات او را پیکار از صلب او بر صده شهود آورد  
 مترصد اقبال آن فرنگ در مقام رضا قرار گرفتند حضرت ذوالجلال ایشان را بحال خلافت خود که گرفت فرمود آن  
 ذکر عالم در مصدق قالوا بی بر طس جمال کواهی داد که حال آنکه دعا و آیت است که من می آوم من قنوریم در کعبه است که  
 پر کیم قالوا بی علی بجز ذرات آدم برودم که در دوبری را بطرف یمن و بعضی را بجانب شمال از آن شد چون آدم غریبی بود

در صحن الکرامات

## وقایع بعد از سقوط آدم باجرت

جلیل بحال تیغ و نسیب آید استخوان عالی این ذکر و راه از جبرئیل باجست حضرت روح الامین باز نمود که این کرده  
اصحاب یمن اند و آنجا حجت اصحاب شمال و در حال خطاب از درگاه ذوالجلال رسید که بفرموده فی الخبیثه و لا ابا و نهی  
فی الخبیثه و لا ابا فی مقرر است که اول آنسما ساز ظهور فرمودند و مشرود محمد مصطفی صلی الله علیه و آله بود که خداوند را  
سجده کرد و دست بر بصر الاسود نهاد و عهد و میثاق بست فلک توراتی و اذ اخذنا من بین ینهم و منک و من تو  
پس بعد از پنجاه صلی الله علیه و آله نوح و بعد از او سایر انبیا عهد و میثاق کردند و دست بر بصر الاسود سوختند و خاتمیت و  
نبوت نبی الطبی صلی الله علیه و آله استر آوردند و از آن پس بر سایر ذریه ابوالبشر آمدند که سجده کنسید خداوند باریس را  
مومنین سجده یزدانی بجای آورده و سجده نیز شکر اینکه منافق نیستند بجای آورده ایشان آن کرده اند که مومن بدینا آنگاه  
و مومن بیرون شوند و جماعتی در سجده اول متابعت نموده بسجده ثانی موافقت نمودند و ایشان آن کرده اند که منافق  
در دنیا زیست کنند اما پس از توبه و تشریف ایمان آنجهان برود و بعضی در سجده اول رضا داده از سجده آخر با نمودند  
و ایشان آن کرده باشند که در دنیا با حلیه ایمان زیست کنند و هنگام حلت کفر و طغیان و زندقه و طبقه چهارم آن کرده اند  
که به چنگ ازین دو سجده اقدام نکردند پس کافر زیستند و کافر و مذکورند که سبب وجوب دو سجده در نماز دو سجده و زیستند

اصحاب یمن

ولادت قایل در سال صد و بیست و پنجم هبوط آدم بود  
در خبر است که چون آدم از بهشت بنیشت آمد درختی چند با خریطه از گندم با خود داشت همت بر غرس و حرث گذاشت  
مقداری از گندم آدم برگرفت و قبضه جو اخذ نمود پس از انجام هم حرث و زرع چون هنگام حصاد فرا آمد حاصل آدم گندم  
و محصول حوا جو بود پس اسباب معیشت آماده گشت و سازتوالد و تناسل آغاز شد اول فرزند آدم در بطن حوا قایل و زلیما و پهل  
بود که پاک شکم توام آمد و دوم هاسیل و لیوذا که نیز هم زاد بود پس از رشد و بلوغ فرزندان حضرت آدم اقلیم را  
به هاسیل و لیوذا و اقلیم هاسیل نامزد فرمود و غضب بر قایل متولی شد که اقلیم را که آفتاب قیم است به هاسیل سپارند و  
لیوذا را که چندان صاحبی نژادین گذارند و نزد آدم آمد و گفت که این مخلوق در حق ما پهل از رفت پدر بزرگوار است  
در باره وی و الا چرا باید مسزاد من ضعیج با هاسیل کرد و آن او با من باشد حضرت آدم فرمود ای پسر من چنین است این علم  
خداوند است عم نوا که که فرزندان یک حکم را با هم گذارند هر گاه ترا این سخن شنیده نیست با هاسیل را اعلام کن و هر یک قربانی  
ساز داده بدرگاه پی نیاز آید قربان هر کس مقبول آید نزدش قرین انجام آید و اقلیم بروی مباح باشد و رسم قربانی  
در آن زمان چنان بود که چون دوتن در کاری مخاصمه داشتند هر یک از آنها خوردنی چیزی میساختند بر سر کوهی  
و آتش از آسمان فرود می گشت نخست صاحبان قربانی را استقام کرده پس نزدیک آید قربانی میدادند آنکس را که در مقام  
حق بودی پاک سوختی و از جنس خویش ساختی و از آن آنکس که بر خطا بودی کذشتی و کذشتی نلی الهو قایل و هاسیل هر دو بقرانی  
رضا دادند چون هاسیل در میان و کله پسران بود که سپندی از میان کله انتخاب کرده به قربانی آورد و قایل که صاحب  
زراعت و حرث بود یک قبضه گندم حاضر نمود و با خود می اندیشید که در صورتی که قربانی من در حضرت کرد کار حلیس مقبول  
هم اقلیم را به هاسیل گذارم در این حال آتش از آسمان بریزد و قایل را با قربانیش استقام نمود پس هیچ آید زمانه و آتش  
نمود و بیجا نب هاسیل شبنقه از قربان وی اثری گذاشت نایره حسد اقلیم قایل مشتعل شد و بر قتل هاسیل کبر است و آنگاه  
فرصت میداشت تا حضرت آدم بطرف پت اند شتافت با هاسیل را در سر کوهی بنجاب یافت و ز چهارشنبه که ماه در محاق بود

اصحاب شمال

اصحاب یمن

اصحاب شمال

اصحاب یمن

اصحاب شمال

## بلد اول از کتاب اول تاریخ النواج

قتل بائیل آن آفتاب آفاق را بقبر بسنگ و غیبت آدم سحاب عدم تنواری نمود و نفس برادر بر سر گرفته با طرف میان ترو می نمود و سرگردان بود که با آن چه اندیشد تا گاه ز غمی زیاد که یکی از بناهای جنس خود را کشنده خاک می ساخت لقب باوینا انجرت آن کون مثل جذائرب نفس برادر را محمود تراب ساخت چون آدم از طواف بیت الله اکرام مراجعت فرمود و جبرئیل از شهادت بائیل اورا خبر داد و آغاز زاری تعزیت نهاد و قی چند بسریانی انشا فرمود که عرب بن محمد آنرا بزبان عرب ترجمانی نموده که این فردا از انجست تفرت البلاد و من علیها و وجه الارض منبر مبعیج آنگاه بر قایل لغت کرد و حکم الهی بر قصاص نازل شد قایل وحشت کرده با کس الفت یک گرفت در کوه و بیابان بگریه و ماله صره از پشم در فرزند اندای آتش کشته بر اسان کشتگی فرا کرد و در ارض زمین قرار گرفت و باغهای طیس چنان دانست که بائیل آتش پرست بود که قرن پستی او در جستبول یافت و آتش از بسوخت پس بر پستیدن آتش اقدام نمود اولاد او احوالش در آن دیار بسیار شدند و حق مناهی گاهی بکشد استند اما موافق حدیث و اخبار چنان است که از صلب آدم شیب یافت فرید او حیدر بود و در عصر از در خزینه جورانی برای شیب آفریده و ما فرودگت در روز دیگر جورانی برای یافت موجود شد چون این دو جور در جهال از دواج شیب یافت اندراج یافته از شیب سری و از یافت و خری بود آمد این دو فرزند با کس بی قسم بودند بمضاجت هم دادند و ذریه بنی آدم از ایشان اوندگانا اسپوت تزیج خواهر با برادر صورت داشته و از جهت وصایت بائیل مرادم را نایره غضب قایل مشعل گشته و همت بر نفس کاشته گفته اند در آن هنگام قایل میت پنج ساله و بائیل میت ساله بود

ولادت شیب در سال صدوی بعد از هبوط بود

۱۳۰

ولادت با سعادت حضرت شیب علیه السلام چنان پس از قتل بائیل بود و نطفه شیب سریانی است معنی آن بنه الله است چه پنجاب را کرد کار جلیل پس از شهادت بائیل حضرت آدم عیبت فرموده جنابش را اورا بیانی خوانند چه اورا با سریانی معلم است و او اول کس است که بعد از آدم تعلیم معضلات حکمت و قییه ضروریات شریعت برداخت و پنجاه صحنه و بردای میت و نه تموی بر حکمت الهی و صنایع ناقصی چون کسیر و غیره و انقاعی ریاضی و میات بر او نازل شد در زمان او مردم دو گروه شدند بعضی طریق متابعت او نمودند و برخی مطاوعت اولاد قایل نمودند

مضات کارایی  
سخت فریبسته

شیب

ولادت عوج در سال شصت و ششم هبوط آدم بود

۸۲۸

عناق و خرا آدم علیه السلام است اورا میت انگشت بود که در هر انگشت دو ناخن داشتی و هر ناخن را اناهی داسی بزرگ بند داشتی و هر گاه شبی یک جریب زمین را طولا عرضا فرد کرمی فیلد الله یقینا استاده و ثباتا و شرا کشتند و اولی اول قیله قلنا الله لعی عوج از وی متولد شد طول کاش میت سه هزار و سیصد و سی سه ذراع بود هنگام طوفان اورا ک خدمت نوح کرد و در خواست نمود که بکشتی در شود جنابش اجابت فرمود و همانا طوفان از زانوی وی بزرگداشت

و سه هزار سال در دنیا زیست تا بدست موسی غیبت گشت و اندام

عناق با شیب نوح  
عشق نوح و عوج  
و نوح عوج عیبت  
و خدا کز آنجا شتر

ولادت  
عوج

ولادت ادریس در سیصد و سی سال بعد از هبوط بود

و اذ کرمی الکتاب ادریس ان کان صدیقاً نبیاً و رُحماً مکاناً علیاً به ادریس لقب شیبی که بتدریس حکمت و سنت مواظب بودی چه نام مبارکش خوج است و نیز پنجاب را المثلث بالتمه و همان المثلث بالکجه خوانند بزرگ سلطنت و حکمت با بنوت داشته و هم اورا اورای المثلث خوانند و هر س تبر گویند و خوج بن یار بن ملائیل بن عیسان بن انوش بن شیب



# جلد اول کتاب اول ناسخ التواریخ

زندگانش طریق زوال سپرد و از نسل وی بیرون سپرد و دعوت کرد و جوهرها از رود خانها جدا ساخت و بخوردن کوشش  
و ماهی پرداخت چهل سپرداشت خرد ترا همه را که خنوج بود بویعسدی گذاشت و خنوج همان ادیس است که شرح حالش در

۱۲۳۰

بنای هرمان در سال وفات انوش بوده

حضرت ادیس علیه السلام نبوت با سلطنت توأم داشته و قلب خلق روی زینش داغ طاعت برچسب داشته و چون  
بعلم نبوت دانسته بود که طوفان نوح جهان را ویران کند و اثری از معلم و معلم و کتب علمیه باقی نماند بفرمود تا در طرف غرب  
مصر چنان هرمان نهادند و از علوم طب و نجوم و غیره در آن ثبت کردند که از طغیان طوفان مصون ماند و آن دو بنای علم  
مربع و مخروطی شکل بر چهار مثلث که هر ضلعی با ضلعی چهار صد ذراع مسافت دارد و ارتفاع هر یک نیز چهار صد ذراع است  
و آن بنا را پیش ماه پایان آورده فرمود بر آن نوشتند قل لئن ایتی تعبنا لنبذنهم فی سماءنا عام و قد یستشبه فی سماءنا  
اشهر و الهم انیسرین لیسیمان و بعد از طوفان بعضی از فرغانه مصر برای دهنه و مقبره خود از آنکه اهرام بر آوردند چنانکه  
بچند اهرام در ارض مصر چنان شد و یوسف صدیق در قحط سال مصر در بعضی از آن اهرام گنبد منبر فرموده بود لیکن  
هیچک از اینها راس قطب و ارتفاع و استحکام هرمان ادیس برینا آورده و بعضی در قدمت آن بنا گفته اند بنی الازمان  
و التمر فی السمرطان ازین قرار تاریخ بنای آن زیاده از دو هزاره هزار سال میشود چه اکنون نسطرط برود و آخر جدی است  
و هر برجی را که از دو هزار سال قطع نخواهد کرد و حقیقت این سخن را با صحت مقرون ندانست و الله اعلم بحقیقه الحال

۱۶۴۲

ولادت نوح علیه السلام هزار و شصت و چهل و دو سال بعد از بیسوط آدم بود

نوح پسر لک است که شرح حالش مرقوم خواهد شد و نام آنحضرت بزبان سریانی لشکرات و لقب مبارکش شیخ الانسا و نجی  
باشد علی الجمله آنحضرت بطالع اسد متولد گشت و پس از ولایت و پنجاه سال درجه نبوت یافت و بمقاد انما ایتلنا نوحا الی نوحه  
ان انذرتکم من قبل ان یتیم عذاب الیم دعوت قوم پرداخت و مدت شصت سال مردم را بخدای خواند و از شرکاف  
آزاد و کما قال الله تعالی انهم کانوا کافرا و طغی و آنحضرت بر جای ایشان مصابرت میفرمود و هدایت از از خدای سئلت  
میکرد و میگفت اللهم انهم قومی فاجمهم لایعلمون و قوم خابش را چندان می آزرده و رحمت میرساندند که تاهت  
اعضایش خسته و شکسته میگشت و تن مبارکش را در بندی پیچیده بخانه می بردند و بمقاد و اذ امرضت فیه یسئین و یکبار به شامی یافت  
و بامداد دعوت قوم می شتافت و آن مردم بی باک او را سخاری میکردند چندانکه وزیر سگاب پنهان میگشت و شبانگاه  
جبرئیل تن مبارکش را از زیر سگاب بر آورده جراحاتش را میفرمود و علی الصباح چنان قوم آمده ایشانرا خدای میخواند و  
وی را طاعت میکرد و هر کس فرزند خویش را وصیت مینمود که پیروی آنجناب را کند از جمله مردی که قصی نام داشت دست  
فرزند خود جارو نام را گرفت و نزد آنحضرت آورد و گفت زنها پیروی این مرد و ساحر دیوانه را بخنی که از در آن ما چنین و  
شده جار و عصائی که در دست پر بود گرفت و چنان بر سر نوح زد و گفت که خون آنجناب مبارکش فروریخت نوح عرض کرد  
رب الی دعوت قومی لیلادینا را فلم یزد هم دعائی الا فراد ابرو رو کارا کاشس مرا آن علم بودی که بدانستی این جنت نیفت  
نخواهد بود و این قوم هدایت خواهند یافت پس بعد از او وحی الی نوح اینه کن یومین من قومک الایمن قد امن خطاب رسید  
که هرگز از این گروه کسی شرف ایمان نخواهد یافت و یکبار به نوح عرض کرد که خداوند آیا از فرزندان ایشان کسی پدید آید که  
اطاعت خدای کند این جنت و شقت پی شرفانند خطاب آمد که یونح لم یبق فی اصحاب الرجال الا ارجام لیسان مؤمنین

مکران

وقایع بعد از سقوط آدم تا هجرت

هرگز از ولاد ایشان مؤمنی پدید نشود و لا تخافنی فی الذنن ظلموا انتم مغفون لاجرم ایشان بکفر اعمال خویش گرفتار شدند و بسبب قاتل راقده آنگاه خطاب بانوح شد که *واضح الظلک باعیننا و وجدنا نوح عرض کرد که پروردگارا از کرم چوب گشتی بسازم خطاب سید که در خهای ساج بنشان و چهل سال بگذر تا بحال رسد پس در حنان راقع کرده از چوب آن خایب ساز که بر بالای آب رود و نوح در خهای ساج غرس کرد و یکبار ره زبان از دعوت قوم با کشید چه از اینها ایشان بایس بودند چون در حنان قوی شد و چهل سال منقضی گشت آن در حنان راقع کرده بترب گشتی برداشت مردم نزدیک او شده جنابش را تسخر میکردند و میخندند از پیبری بد و در کرمی آینهک در میان کار در می آمدی کند و قوی بهم بودند و چنانکه خدای تبارک و تعالی فرمود *لا یخسر الذین آمنوا و عملوا الصالحات کما تسخر الذین عملوا الجحیم* نوح آن گشتی را بر پشته و بساخت و باقی بریند و دو چند روزن از اطراف آن بر گشتا تا بحکم طوفان بر پشته جاری خندگار شود*

۱۶۹۴

طور آموح حکیم هزار و شصت و نود و چهار سال بعد از سقوط آدم علیه السلام بود

آمون از جو حکماست و این لقب است و اسم وی یلخوس باشد جنابش از شاگردان ادریس است و در حدیث آنحضرت بمل معصنات حکمت پرداخته و کسب نواید علوم فرموده و ادریس او را یک ربع زمین حکومت داد و سنا میگفت او را نامور ساخت برین سخنان وصیت نمود که ترجمه آن این است فرمود ای آمون اول چیزی که ترا بان وصیت میکنم تقوی الهی است و اجتناب از طاعت او دیگر آنکه هر کس را بگرویی در ج فرمان کنی اری فرمانی بروی واجب کردان دو چیز را بیاورد اول آنکه داد مردمی بسیارند که حکم او را گردن نهاده اند و فرمان او را متعا داشته اند دوم آنکه بنا بر زبردستان او آزادانند و بندگان نیستند سیم بدانند که سلطنت او پاینده نیست بلکه در معرض زوال و فناست و چهارم فرمود ای آمون هر قوم که ایمان با خدای میسرند و شریعت مرا خاشعانه در جاد ایشان از پامی نشین آورده اند و عاقله با انجاعت جایزند و بدانند که رعیت می آرد از نزد کسی که گلوکاری پیشه کنند و میرد از کسی که به بدکاری دست یازد چنانا سلطان با رعیت سلطنت تو اند که چون رعیت نماند حکم بر که خواهد را ندای آمون تو کار آخرت نیکو کردان که در دین دنیا تو نیکو فرماید و راز خویش را پوشیده بیدار دور کار را با حصافت جیاش و در نفس امور جدی کن و چون در کار عزیم کردی از خلاف آن پرهیز و اهل کمیابی بزرگ را حفظ فرمای و ایشان زراعت کارانند چشک با ایشان توان داشت و خزانه با ایشان توان انداخت و مسل علم را کرامی دارد بر هر طایفه مقدم فرمای تا مردم مقام ایشان بدانند و حق ایشان بگذرانند و طالبان علم را تربیت کن و مشوق باش تا هر روز بر طلب بفرزاند و هر که در ملک خلق اندازد تنش را بر دار کن تا دیگران از مثل آن خذر کشند چه هر گاه ملک فاسد شود رعیت تبه کرد و هر که ذروی کند و تنش راقع کن هر که راه زندگرتش با بزن و چون مگر می باذگری جسع شود او را با تنش سوزان و همراه بگرد باز زندانیاک بر دوز تا مبادا مظلومی در مجلس ماند و در کار با احتیاط مشورت کن تا از خلق خود رانی در احاطت بجا و در عقوبت کنانان اندک شتاب کن و بیان عقوبت و گناه را ای بسوی معذرت باز کردار چون آمون رخصت یافته مدار الملک خویش میشد او را فرمود که بر سلطنت که سخت بفرس و سلطنت کند تا سلطنت می دیگران شتاب

۱۶۹۵

رفع ادریس علیه السلام هزار و شصت و نود و پنج سال بعد از سقوط آدم

حضرت ادریس بی غم و سگرات و سکره غمات بجان جاویدان در آمد جنابش را در زمین انبسی بود که بزهد و تقوی معروف بود

با بجان

اینکه در حدیث آنحضرت است که فرمود ای آمون اول چیزی که ترا بان وصیت میکنم تقوی الهی است و اجتناب از طاعت او دیگر آنکه هر کس را بگرویی در ج فرمان کنی اری فرمانی بروی واجب کردان دو چیز را بیاورد اول آنکه داد مردمی بسیارند که حکم او را گردن نهاده اند و فرمان او را متعا داشته اند دوم آنکه بنا بر زبردستان او آزادانند و بندگان نیستند سیم بدانند که سلطنت او پاینده نیست بلکه در معرض زوال و فناست و چهارم فرمود ای آمون هر قوم که ایمان با خدای میسرند و شریعت مرا خاشعانه در جاد ایشان از پامی نشین آورده اند و عاقله با انجاعت جایزند و بدانند که رعیت می آرد از نزد کسی که گلوکاری پیشه کنند و میرد از کسی که به بدکاری دست یازد چنانا سلطان با رعیت سلطنت تو اند که چون رعیت نماند حکم بر که خواهد را ندای آمون تو کار آخرت نیکو کردان که در دین دنیا تو نیکو فرماید و راز خویش را پوشیده بیدار دور کار را با حصافت جیاش و در نفس امور جدی کن و چون در کار عزیم کردی از خلاف آن پرهیز و اهل کمیابی بزرگ را حفظ فرمای و ایشان زراعت کارانند چشک با ایشان توان داشت و خزانه با ایشان توان انداخت و مسل علم را کرامی دارد بر هر طایفه مقدم فرمای تا مردم مقام ایشان بدانند و حق ایشان بگذرانند و طالبان علم را تربیت کن و مشوق باش تا هر روز بر طلب بفرزاند و هر که در ملک خلق اندازد تنش را بر دار کن تا دیگران از مثل آن خذر کشند چه هر گاه ملک فاسد شود رعیت تبه کرد و هر که ذروی کند و تنش راقع کن هر که راه زندگرتش با بزن و چون مگر می باذگری جسع شود او را با تنش سوزان و همراه بگرد باز زندانیاک بر دوز تا مبادا مظلومی در مجلس ماند و در کار با احتیاط مشورت کن تا از خلق خود رانی در احاطت بجا و در عقوبت کنانان اندک شتاب کن و بیان عقوبت و گناه را ای بسوی معذرت باز کردار چون آمون رخصت یافته مدار الملک خویش میشد او را فرمود که بر سلطنت که سخت بفرس و سلطنت کند تا سلطنت می دیگران شتاب

اینکه در حدیث آنحضرت است که فرمود ای آمون اول چیزی که ترا بان وصیت میکنم تقوی الهی است و اجتناب از طاعت او دیگر آنکه هر کس را بگرویی در ج فرمان کنی اری فرمانی بروی واجب کردان دو چیز را بیاورد اول آنکه داد مردمی بسیارند که حکم او را گردن نهاده اند و فرمان او را متعا داشته اند دوم آنکه بنا بر زبردستان او آزادانند و بندگان نیستند سیم بدانند که سلطنت او پاینده نیست بلکه در معرض زوال و فناست و چهارم فرمود ای آمون هر قوم که ایمان با خدای میسرند و شریعت مرا خاشعانه در جاد ایشان از پامی نشین آورده اند و عاقله با انجاعت جایزند و بدانند که رعیت می آرد از نزد کسی که گلوکاری پیشه کنند و میرد از کسی که به بدکاری دست یازد چنانا سلطان با رعیت سلطنت تو اند که چون رعیت نماند حکم بر که خواهد را ندای آمون تو کار آخرت نیکو کردان که در دین دنیا تو نیکو فرماید و راز خویش را پوشیده بیدار دور کار را با حصافت جیاش و در نفس امور جدی کن و چون در کار عزیم کردی از خلاف آن پرهیز و اهل کمیابی بزرگ را حفظ فرمای و ایشان زراعت کارانند چشک با ایشان توان داشت و خزانه با ایشان توان انداخت و مسل علم را کرامی دارد بر هر طایفه مقدم فرمای تا مردم مقام ایشان بدانند و حق ایشان بگذرانند و طالبان علم را تربیت کن و مشوق باش تا هر روز بر طلب بفرزاند و هر که در ملک خلق اندازد تنش را بر دار کن تا دیگران از مثل آن خذر کشند چه هر گاه ملک فاسد شود رعیت تبه کرد و هر که ذروی کند و تنش راقع کن هر که راه زندگرتش با بزن و چون مگر می باذگری جسع شود او را با تنش سوزان و همراه بگرد باز زندانیاک بر دوز تا مبادا مظلومی در مجلس ماند و در کار با احتیاط مشورت کن تا از خلق خود رانی در احاطت بجا و در عقوبت کنانان اندک شتاب کن و بیان عقوبت و گناه را ای بسوی معذرت باز کردار چون آمون رخصت یافته مدار الملک خویش میشد او را فرمود که بر سلطنت که سخت بفرس و سلطنت کند تا سلطنت می دیگران شتاب

جلد اول از کتاب اول با شرح التوابع

و با استجابت دعا و صرف او را استغیثه نس نام بود و کسب حکمت در خدمت آنحضرت میفرمود چنانکه در جای خود مذکور شود  
 پس از رفع آن حضرت بروضه منت در باعدش ملی رنج داشت و نمی در شکر دفع طال را تمالی بصورت او بیس خست  
 و بواسطه آن پرداخت پس از روزی چند ایام سپری گشت زناش فرا رسید و فجأة در گذشت مردم چون از زناش آگاه شدند  
 بگفتش شاقه آنصورت را باز یافتند و نیک حیران ماندند که تاکنون چنان صفت زنده بود پس باغواهی طبع چنان  
 بدو بت پرستی استند را که در مذکور است آن صفت را بصورت ستوده و استجاب دعا پیش بر پیش این صفت بوده و از او بیس برین شخص  
 تا وی نیز مستجاب الدعوه گشته آنگاه این مفهوم را پیشنهاد خاطر ساخته عبادت اصنام اعتقاد جستند و مطا و حقیقتا  
 بر متابعت نزد آن خستیا که در مذکور است برین عمل اهل مدینه بود

بعضی از روایات

۱۶۹۵

واقعه باروت و ماروت هزار و شصت و دو سال بعد از مبعوث شدن پیغمبر

بعضی از روایات بر آنند که چون حضرت ادریس از قبیل بلوی بخر المادی در آمد یک گفتند این غاطی من غاطی در حلقه جمعی بکنایه  
 چون راوی یافت ناگاه از سر ادوات جلال خطاب در رسید که بد آنچه بنی آدم را از شره و شهوت و حرص و غفلت و او ایام هر گاه بکنایه  
 بتلاکیم ما ناز مصیبت نامرمانی احقر از تو آمنت کرد و حکم شد که دو شخص از اخیار خود اختیار کند تا ملکات بنی آدم بدیشان  
 افغانه شده بیان خلق زمین در آید و خود را از معاصی خطا نماید پس با اجازه و تصدیق پاک که باروت و ماروت که پیشتر  
 در تفریح و تشییع مجرمین خلق زمین مصادرم بود وقت را آمد و بریاست بنی آدم تمار شدند و در اکل و شرب و شهوت و عین  
 با اناسی مشارک شده و دنیا خیه بابل نازل گشته و در قصر زنی زهره نام برگشته شد و او را دیدند و دل دادند و بر سرش در شدند  
 و بزناش دعوت کردند اجابت سئول بکنین را بتعلیم صنم و تسلیم اسم اعظم و تعلیم جام مروق و تعلیم خون ناقص معلق ساخت  
 تا چار ترک عصمت گفتند و هر چار را پذیرفتند سخت خمر خوردند و از آن پس بجهت بت کردند و اسم اعظم زهره آموختند  
 با وی در آویختند باشد که از زهره بهره گیرند درین حال ساقی در رسید و ایشان را با زهره ناهبستگام دید گفت شمارا با این زن  
 خوب روی خوشبونه بقانون می پسندم این بگفت و از خانه بدر شد زهره از جمال و بکرگون شده و درین از بکنین در حبس گشت  
 هم اکنون این مردماراضحت که سخت او را هلاک گنید آنگاه از من کام ستانید پس ایشان از بی آن بدر شد و او را بگنیدند  
 و زهره بی ارتکاب محرم بیکت اسم اعظم ظهور بر شرفات ملک نهاد و در آسمان منع شد و آن دو ملک پس از قتل ساقی  
 چون مجلس زهره درآمدند و برانیدند و فی الحال جاده از ایشان ریخت و آثار غضب زردانی هویدا گشت جریان و جبرانی گنیدند  
 آنگاه خطاب حضرت چون با بکنین آمد که اینک ساقی پیش نیت گامتک زمین کردید چگونه مصدر معاصی گیر گشته بکنین  
 جزای عمل را عذاب دنیا اختیار می کنید یا عتاب آخرت ماروت و ماروت بعد از نیا رضا دادند که از انزال و نسیان  
 از بی است پس در فاری از جمل بابل معلق و معذب ماندند اما از حدیث و اخبار چنان معلوم شود که پاکیزه از معاصی مصمم شدند  
 و هرگز مرتکب معاصی و طایفه نشوند و بنام او انزل علی المکین بابل ماروت و ماروت آن دو ملک در بابل نازل شدند مردم را  
 تعلیم علم میسر کردند تا سورا از سوره باز خوانند و اگر کسی ایشان را امر کند طریق بطون آن بشناسند و چاره کنند تا  
 کافر نشوند و بکس سر نکند کافران الله تعالی و یا یعیان بن اجدعی یقولوا انما نحن قریة فلا تکلفوا علی ایما بعد از دفع ادریس  
 ارشدش متوکل تا بیس ریاست کرد و قصد و نوزده سال برین پس از وی پیش لک که بعضی لاک در فنی ملک  
 گویند قایم مقام شد و قصد و هشتاد سال زندگانی یافت وی والده ماجد فوج عید استقامت و الله اعلم بحقیق الحال

و کرباروت و ماروت

شماره اول از کتاب اول با شرح التوابع

ارتکاب شرک و کفر

شرح شیخ محمد باقر  
 تاریخ خلافت شیخ  
 دلام و خاتمه است

طوبی



وقایع بعد از بسوط آدم تا بحر حقیق

۱۶۹۶

عقد حساب حکم هزار و شصت و نود و شش سال بعد از بسوط آدم بود

صاحب حکم

صاحب پسر ادیس است و کردی را عقیده آنت که اول پسران آدم صغری و آخر ایشان صاحب بن ادیس است این طایفه خوب بصواب و دینداری و عقیده معتدین صاحب بر ابریش آفتاب و ستایش کواکب از مغر ضاقت و تحقیق ایشان گویند که مالک کب را ایندین ندانیم بلکه این تصور را که مظهر انوار کرد و کار راست قبل جادوت شناسیم و ازین طایفه در جهان بسیارند و از مالک ایران در خطه خوزستان تا کنون در کمال ذلت و سکت سکون دارند اما از سخنان حکمت اینک صاحب آنت که مرد عازم انگلس بود که از مطالب با حسی که طاقت مقادیر با آن ندارد احتراز واجب شد و درم او گوید علامت کفایت اعمال است

و نهایت جیم است حسن لباس و عظم اجسام علی ای حال وی از جو کلمات

۱۶۹۷

عقد حساب حکم هزار و شصت و نود و هفت سال بعد از بسوط آدم بود

صاحب حکم

استقلیوس شاکر دو طایفه ادیس است و کسب معارف در حضرت وی نموده جالیئوس در کراستقلیوس فرموده که مبالغه متقدین یونان در تعظیم وی به اینجا بود که قسم بنام وی یاد میکردند و بقراط در کتاب عمود شاکر دان را مخاطب نموده میگوید قسم است بر شما ای گروه فرزندان بخالت موت و حیوة و به پدر من و شما استقلیوس هم جالیئوس در کتابی که مردم را به علم طب ترغیب فرموده مرقوم داشته که طبیعت یکدیگر فرستاد و باستقلیوس که ترا ملک گفتن آسانتر است نزد ما ازیکه انسان گویم و نه حیوانه که بسوی اخلاق و فیثوف فرستاده نوشته است که ای کاشش بودی تا توانستی بودن مانند استقلیوس در بدو کتاب جدا برده که از امور بیکه بالضروره دلالت بر حقیقت علم حکمت می کند پس است مشاهده و یکی استقلیوس فرمود پس صاحب کتاب قصص گوید که در پیش روید صورتی موضوع بود که با مردم تکلم می نمود و در جمیع روید آن بود که وضع آن صورت را استقلیوس بر روش حرکات نجومی کرده است چنانکه روحانیت کوی از کواکب سبعة با وی تعلق گرفته و دین انالی روی قبل از آئین عیسوی عبادت نجوم بوده است در روش صاحبین داشته اند و هم بقراط در کتاب عمود گوید که استقلیوس مانند ادیس با عمودی از نور با آسمان صعود فرموده و گوید استقلیوس از چوب درخت خلی بوده بصورتی که ماری بر آن چیده باشد و جالیئوس فرموده که عصای او از چوب خلی بود که نایت از اعتدال است و خطی در کمال اعتدال باشد چون ماری حیوانی در آن قرار است دلالت کند که علم صاحب خود را پوسته زنده دارد و افلاطون در کتاب نو ایس گفته که استقلیوس در چکل مشغول تعقیب خدای بود که مردی دست زن خویش را که حاطه بود گرفته نزد وی رفت و عرض کرد که من ازین عمل خیر ندارم استقلیوس با زن بدکاره روی آورده فرمود که شوهرت در چکل خویش ترا سلامت دعای کند و تو با فلان پسر زنا میکنی و خیر فرزند زشت از تو بوجود خواهد آمد پس از سه ماه که آن زن بارهنگام فرزند آید که دو دست طلاوه از سینه بر آورده بود و اسم افلاطون در فرایس گوید که شخصی برای امتحان حال خود را پنهان کرده نزد استقلیوس آمد و عرض کرد که مالی کم کرده ام و برای حاجت بدکاره تو آمده ام استقلیوس با اتفاق او رفتن آن مالی را از جالی که پنهان ساخته بود بر آورد و با او گفت هر که با نیت خدای استهزا کند از آن نعمت فاقد ماند روزی چند برنگذشت که چنین شد که وی فرمود بود و یکی دیگری گوید که از آنچه از کتب قدما و اشخاص علم معلوم می شود این است که اختراع علم طب استقلیوس کرده و بعد از وی تا جالیئوس که خاتم اول طایفه است بعث طبیب مشهور با دیده آینه آدل خوزس دوم منس سیم بریاندش چهارم افلاطون طبیب پنجم استقلیوس شاکر ششم بقراط هفتم جالیئوس علی ایچو استقلیوس هشتم بر وی پیغمبر سومی بوده و سومی نوح

# جلد اول کتاب اول تاریخ طوایف

فراوان داشته و پیوسته در امن جا به بر چیده میداشت و نود سال زندگانی یافت چهل سال متعلم و پنجاه معلم بود و در کتب که  
ادریس نصیم سفرداده بدرالملک فارس در آمد و بر انجمن بابل فرستاد تا مردم را بحق دعوت کند پس اقلینوس زمین  
بابل رفته بهدایت اصحاب خوایت پرداخت و هم در آن زمین در گذشت از سخنان اوست که عالمی عمل و عابد  
پیمرفت به خراسان آنکه از قب خبر سرگردانی فایده نبوده و اسم او فرماید که حاجت روان شدن به از عرض حال بنا بابل  
کردنت و گفت عجب دارم از کسی که از غذای شیرین و تا از عرض مرض امین باشد و از ارتکاب سیئات اجتناب  
نکند تا بشاید عقوبات انباز نشود

دلاوت سام دو هزار و صد و چهل و دو سال بعد از بسوط آدم بود

۲۱۴۲

دلاوت سام دو هزار و صد و چهل و دو سال بعد از بسوط آدم بود  
دلاوت سام بن نوح پسر زاده ادریس است اجله مورخین سام را از جمله انبیا میسر شمرند حضرت نوح را ولیعهد و قائم  
دور وسط اقلیم که مسوره افاق است اقامت میفرمود اولاد او حاد استجاب بسیار است که نام هر یک بحسب مقام  
ایراد خواهد شد از نوح که ابوالانسیا و کیومرث که ابوالملوک است از فرزندان او است هنگام طوفان از عمر مبارکش صد سال

گذشته بود نام مادر سام عموریبت بر اهل بن ادریس است  
خلف تاریخ بعقیده اصناف ام از آدم تا طوفان

تاریخ

بعقیده ثقات مورخین از بسوط آدم تا طوفان دو هزار و دویست و چهل و دو سال است و یونانیان دو هزار و دویست و شصت و یک  
آدم و اندو سایرین هزار و سیصد و هفت سال شمرند و با عقاید علمای یهود هزار و شصت و پنجاه سال است و در توره بدین تقصیر مسطور است  
شست که حضرت آدم نصد و سی سال زندگانی یافت و چون صد و سی سال از ایام حیاتش بر گذشت شصت و شش سال بعد از  
انوش نصد و دوازده سال و دایع هوشش فرمود و در ولادت با سعادت انوش صد و پنجاه ساله بود و انوش نصد و پنجاه سال روز شمر  
و در نود و سالگی از دیدار قیسان برخوردار و قیسان پس از نصد و ده سال برگشت و در شصت و سه سالگی بیدار با طایل فرست  
و با طایل شصت و نود و پنج سال مدت داشت و در شصت و سه سالگی بولادت یار داریت بخت افزاشت و یار دهنصد و شصت و سه سال  
با طایل در جهان دورنگ درنگ فرمود و در پنجاه و یکصد و شصت و دو ساله بود و خونخ تولد نمود و خونخ در سرای فانی سیصد و شصت و پنج  
سال زندگانی کرد و در شصت و پنجاه و یکصد و شصت و دو سالگی بیدار شود و شایع شد و مانای آورد و شایع پس از نصد و شصت سال ارتحال فرمود و در ولادت  
شایع لایح صد و شصت و هفت ساله بود و لایح پس از نصد و شصت و هفت سال در روح کرد و در صد و شصت و دو سالگی بولادت نوح فرزند  
نوح

تاریخ

تاریخ

تاریخ

تاریخ

تاریخ

تاریخ

تاریخ

تاریخ

تاریخ

تاریخ

تاریخ

تاریخ

تاریخ

تاریخ

تاریخ

تاریخ

تاریخ

تاریخ

تاریخ

تاریخ

تاریخ

تاریخ

۲۱۴۲

تاریخ

تاریخ

تاریخ

تاریخ

تاریخ

تاریخ

تاریخ

تاریخ

تاریخ

تاریخ

تاریخ

تاریخ

تاریخ طوایف  
جلد اول کتاب اول تاریخ طوایف  
صاحب کتب  
محمد باقر  
تاریخ طوایف  
جلد اول کتاب اول تاریخ طوایف  
صاحب کتب  
محمد باقر

وقایع بعد از بسوط آدم با حضرت خضر

الهی از زاده جنس از خوش و طیار از دجا و چا درون کشتی بر دواز خوردنی و آشامیدنی آنچه بایست بود آماده ساخت و آنحضرت را چهار پسر بود اول سام دوم حام سیم یافث چهارم کنعان ایشان را با هر کس که بادی ایمان داشت بکشتی دعوت فرمود کنعان و یکت زوج آنحضرت که در آن نام داشت این سخن را وقتی نهادند سر از فرنگ بنا نهاد نوح روی با پسر کرد و گفت یا اَبْنُ اَبْنِ الْكَافِرِینَ كُنَّانَ كَفْتُ هَرَكُ بَكْتِی وَرَشُومُ وَاكْرَابِیْنَ مَن رَاسْتِ بَاشْدُ بَر مَر جِبَالِ شَا فَرِیْمُ وَرَظِیَانِ طُوفَانِ مَحْمُوطِ مَانَمُ كَمَا قَالَ اَللّٰهُ تَعَالٰی سَاوِیْ اِلٰی جِبِلِّیْ یَصْطَفِیْ مِنْ اَلْمَلَاِیْ نُوْحٌ اَزْجِیَاتِ پَسْرَیْ كَسْتِ كَفْتُ رِبْتِ اَبْنِیْ مَر لَبَارِكَا اَنْتَ خَیْرُ النَّبِیِّیْنَ اَلَّذِیْ نَجَّیْتُنَا مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِیْنَ ویکشتی درآمد و مؤمنین با جای داد و در اول ماه رجب بود که سمرقند را بر گرفت و بغداد فقط آتوا بآب السماء ویا آه منهبهم آب از آسمان بیاید و بعد لول فخرنا الارض حیوانا چشمه سار با جوشیدن گرفت درینوقت نوح را دل بر فرزند مهر آورد چه کنعان از مرض هلاک میدید پس روی بحضرت آمد برده مرض کرد و رَبِّ اِنِّیْ اَنْجِیْ مِنْ اَهْلِیْ وَ اِنَّكَ اَنْتَ اَلْحَقُّ بِرُودِ كَارِ اَنْتَ اَبْنُیْ وَ عَدُوٌّ لِّمَنْ اَسْرَبُ و در آنوقت که اهل مر از طوفان امان فرمائی اینک فرزند من کنعان در مرض هلاک دو ما راست خطاب رسید که ای نوح اِنَّیْسَ مِنْ اَلْاَهْلِیْ عَلٰی فَرَصِیْجٍ اَنْتَ اَبْنُیْ كَفْتُ بِرِغْمٍ مَقْرَاسْتِ كَهْ اِنِّیْ خَطَابِ نُوْحٍ رَا جِیَانَ شَرَسَا رَسَا خْتِ كَهْ تَا قِیَامَتِ لَبْ شَفَا فِیْ حَمِّ كِنَا بَكَارِیْ شَوَا كَشُوْدُ عَلٰی اَلْحَمْدِ سِلْمَانَ اَبْ سَوْرَتِ زَبَانَهْ نَا رِیَافَتِ دُرْجِیْ شَبَانُ زُورِ زَبَانِیْ كَهْ سِیَارَاتِ سَبُوْدُ و رُودِ جَا زِ سِرطَانِ حِیَاتِ جَامِعَهْ دَاشْتَهْ سَا بَ اَرْسَلَهْ اَسْطَارَ و زَمِیْنَ اَنْجِیَانَ اِنَّا رَسَكِیْفَتَا اَزْ قَلْبِیْ جِبَالِ مَرْتَفِعَهْ بَا نَزُوْدُ ذِرَاعِ طُوفَانِ اَبْ اَرْشَاعِ یَا فْتِ جَمْعِ اَكْمَهْ و سَكْمَهْ عَرَضَهْ دَمُ و مَوْشِدُ حُجْرٍ خَا كَهْ اَزْ خِرَابِیْ سَبِیْحَانَ مَسْلَمَ نَا مَذْهَبِ اَلْبِیْتِ اَلْبِیْتِ سَا كَسْتِ پَسْ اَزْ یَحَا هُ بِنَا و قَلْبِیْ اَلْمَنْبِیْ اَرْكُ و بَا سَا اَرْطَمِیْ و حِیْضُ الْمَاءِ وَ حُضْنُ الْمَاءِ وَ سَمْتُ عَلٰی اَلْجُودِیْ اَبْ كَمُ شَدْنِ كَرَفْتِ و در ماه ششم در روز نوزدهم مطابق عاشورا کشتی بر سر جودی آمد و ماه دهم آب نقصان می پذیرفت تا قلهای جبال پدید آمد آنگاه نوح پس از آن زانوی را از روزن کشتی بازگشاده دور کرد و باشد که از پدید شدن زمین از میان آب آگاه شود ذراع برفت و باز نیامد آگاه که بوتر بارها کرده آن بوتر چون در زمین شمر نیافت همه را در آب و یکشتی بازگشت پس آنحضرت صفت روز دیگر توفیق نمود و بار دیگر آن بوتر را رها کرده درین کورت چون بوتر باز آمد برک زیتونی در صفت برداشت نوح به بدانت که آب کم شده پس از هفت روز آن بوتر را نیز رها فرمود درین کورت مراجعت نمود چون یکسال با انجام رسید زمین خشک شد نوح سفک کشتی برداشت و در روز هفتاد و ششم از سال دوم کشتی پرورن شد پس مدت توفیق ایشان در کشتی میزده و بیت و هفت روز باشد در جزایر است که آن سفینه بر کشتی مثل بر فو خانه بود و هزار و دویست ذراع طول داشت و عرض هشتاد ذراع ارتفاع داشت و در اقصای تاریخ توفیق با سیصد و هشتاد و هشتاد ذراع طول و پنجاه ذراع عرض و سی ذراع ارتفاع بوده و طول غلظت

۳۳۴۲

بنای سونق الثمانین و چهار روزه و بیست و هفت سال بعد از بسوط آدم بود

چون نوح پس از امتداد طوفان با مشتاد تن مؤمنین و خوش طویوری که از او چاک کشتی در برده بود پروان کشتی را بر سر که گذاشته از جبین خودی بنیوا آخذند و از برای تیره و تدارک حیثت او اوقات زراعت و عمارت آماده نمودند و نیز بر آسایش در حوالی محصل شهری بنیسان کردند و چون ایشان مشتاد تن بودند آن شهر را سونق الثمانین نامیدند آنگاه صوفی در همان شهر کعبه و عمارت و با در میان ایشان به مدارکت از ان مشتاد تن جز نوح و سه پسر آن جناب کافث و حام و سام بود کس ز غیبت دیگران بدان دایره غلامت فاش شد ازین دراست که سلسله نبی آدم بحضرت نوح

ماتن از نوح ای آنگاه  
و نه شکل او با کس  
در کسب آن علی شاکو  
از روز زلفی

سوزن آن خردی

نقشه در خانه نوح  
در روز نوح

سلسله فرزند نوح آب

ابو جودی بار شده  
جیب شتر و جعبه  
و کلاه

الطوس الوردی و کس و انهار

نور

# جلد اول از کتاب اول تاریخ التواریخ

فقی شود و بدین سند است که جنابش را آدم نامی خوانند

ولادت از قندهار هزار و دویست و چهل و چهار سال بعد از بسوط آدم بود

۲۲۳۳

از قندهار پسر سام بن نوح علیه السلام است که در سال دوم طوفان متولد گشت و جنابش کنی بر او اکیسات زراکه سلسله نسب انبیا در سلسله بدو منتهی شود شرف جمیع و صفای بنادش از بنی اسکا است سام با کثرت اهل و دار قندهار و بسوط آدم مقام نامور شدن او و از نوح با طرف جهان دو هزار و دویست و چهل و پنجاه سال بعد از بسوط بود

۲۲۴۰

جزیره آذربایجان نامی است  
من جمله اوقات و احوال  
مجاورت است

نوح علیه السلام پس از میان سوق النہمین بموجب وحی آسمانی زمین را بر او و اولاد خود قسمت کرد پس شام و جزیره آذربایجان و عراق عرب و عجم و فارس و خراسان را با سام داد و اراضی مغرب و مصر و سودان و حبشه و هند و سند را با حام داد و زمین چین و با چین و تبت و سایر اراضی مشرق را با یافث مغرض داشت و هر یک را نامور با نامت آن کرد و فرمود یافث چون از سوق النہمین عزیمت ترکستان کرد از پدر بزرگوار درخواست نمود که وی را دعائی آموزد که هر گاه بخواند باران بیارد و آنرا بکار برد آنحضرت اسم اعظم بوی آموخت و آن نام مبارک را بر سنگی بر تنم ساخت بدو سپرد تا بحکم حاجت رفع نیاز کند آن سنگ را از کان جده تا شش عرب بحر المظهر و عجم سنگ بدو گویند پس یافث از خدمت پدر عزیمت نمود و در اراضی ترکستان بطریق اسیان ره میسر و در بیتی از وی بازده پسر بود آمد که اسامی ایشان بدین سان است چین صقلاب سنگ کاری خلق خزر روس سدان غر بارج ترک و غلب ازیشان هر یک شهری بنام خود بنیان نمودند و در آن زیست فرمودند و کثرت اولادشان از حد شمار پروردن شد چون جایگزین تنگ شد در جوار روس آمد دیورتی که در آن اقامت کند طلب داشت طمس وی بقول یغادر حضرت خزر و کاری فرستاد و التماس زیستن گاهی نمودیم مقرون با سحاف نیامد لاجرم کار بمقتله و سازه انجامید از دو جانب صفا دادند صقلاب منجم گشته بدانشوی اقلیم مقوم رفت و از شدت بیودت هوا خانه ها در زیر زمین کرده در تنگساز شدند و خزر در کنار آب آمل منزل کرده از پوست رو باه جا به بدوخت از کس نخل استخراج عمل آموخت و کاری بحدودی که اکنون شهر طبار است مقیم گشت او را در پاره طبار و طراس طبار بنامی شهر کردند امیر طراس از پونت در گای پونت کرد

در کتب طبرستان

۲۳۱۹

صنف جابت و کار

ابتدای ملک سلاطین عجم و بطور کوشش هزار و سیصد و نود و نهمین سال بعد از بسوط بود  
ملکت ایران که در خط ملک منان باد بالافاق بیشترین مالک روی زمین است و ملوک آن اشرف سلاطین عالم حدود آن ملکت بدینان است حد شرقی ایران بولایات سند و کابل و ماوراء النهر و حارزم و حدود تخمین و بطاعتی شود و حد غربی آن بحد و دشتام بوند و حد شمالش ولایات روس و دشت قباقر است و فارق میان این ولایات و ایران در پاری باز در آن کیسلان است و حد جنوبش بیابان نجد است که آن بیابان از طرف چین بولایات شام و از طرف بسار بادریای فارس که متصل بدریای هند است قس می شود پس طول ایران یک مساحت که از غرب به روم تا کناری چون بلخ است موافق حساب بطریق مستقیم و چنانچه در کتب فرسنگ باشد و بسبب پیوند از چون بلخ تا پارس مقصد و شصت و یک فرسنگ است و از سلاطین تا قریب سیصد و یک فرسنگ که جمعا هزار و شصت و دو فرسنگ است و عرض ایران از جبادان بصره است تا بابا ابواب که بحساب بطریق مستقیم سیصد و پنجاه و هشت فرسنگ شود و این کشور در حراج ایران مالک آفاق بوده چنانکه در سال چهارم سلطنت خسرو پرویز حساب حراج ایران کرده مشتقد کرد و در بیت و هزار و

ملک عجم

حدود ایران

مساحت ایران

توزیع باقیمانده زمین  
در میان سلاطین عجم

## وقایع بعد از بهبوط آدم تا هجرت سینه

بزرگ بود علی بجهت اول کسی که درین مملکت بر چهاربال سلطنت نشست و شهید تو این حکومت فرمود که مرث بن  
 سام بن نوح علیه السلام بود و با اتفاق مورخین اول شخص است که بعد از طوفان در عالم قانون جهانگیری نهاد و لفظ  
 کیومرث لغت سریانی بمعنی زنده گویاست و در حدیث بخارشش این قصه جناب غوث الانام و ظمیر الاسلام قایدین  
 و دولت الحاج میرزا آقاسی خلد اند اقباله و اجمالاً فرمودند که سخی از روزگار باستان دیده شد که بران خلی  
 بود چون معلوم کردیم این نام را کیومرث بخارشش کرده بودند که بمعنی پادشاه زمین باشد چه کی بمعنی پادشاه است و مرزمن را  
 گویند با بجهت جنابش را شش سر بود اکبر و ارشد پسران سیامک روزی بخت پر پیوسته از وی پرسید که نیکوترین صفت  
 بشر که نام است کیومرث فرمود که کم آزاری و عبادت حضرت باری سیامک متذکر شده از خلق تجرد و تفرّد کرده و چهل و دو  
 مقامی مرتب داشته بطاعت خداوند مشغول شد و کیومرث کا بهی معبودی رفته بیدار شش خرسند چو در روز که باز  
 غریت دیدار فرزند داشت در راه چند برادید که چند کت آواری موحش گردان از افعال بد گرفته چون بسج سیامک شت  
 ویرا کشته یافت لاجرم چند را شوم شمرده بر فرزند فرغ و بخر نمود و نفس او را در جاهی که در آن کوه بود نسرد  
 گذاشت و آتشی بر سر آن مفروخت عقیده مجوس آنست که تاکنون روزی پانزده کت زبانه آتش از آن چاه سرز  
 علی بجهت کیومرث در خواب حقیقت حال آن دیوان که سیامک را بضر بسنگ کشته بودند بد آنست و ازنی ایشان بیدار  
 مشرق توجه فرمود در راه خردس سفیدی دید که باکیانی در دنبال داشت و ماری که قصد باکیان کرد و خردس  
 برنی آورد و با ماری موی ساخت پس کیومرث مار را بکشت و دیدار خردس افعال نیک شمرده و از آن پس حین بر قله سیامک  
 دست یافت آن مرغ را میمون دانست گویند قاتلین سیامک را اسیر و دیگر کرد جمعی را بکشت و برخی را بکار نامی صعب  
 لحاشت آنگاه ولد ارشد سیامک هوشنگ را بولایت عهد برداشت و در حیات خود او را کفیل امور جمهور ساخته و خود نیز  
 و عبادت پرداخت در خبر است که کیومرث هزار سال عمر یافت و سی سال حکم راند شهر اصغر و دوازده سال از تختت وی است

کیومرث را بعضی از علما  
 گفته اند که گویند نامی نوح است  
 چه نامی شد و در کار  
 نباشد

ابتدای ملک ملوک ترک و جلوس ترک بن یافت دو هزار و سیصد و چهل و هشت سال بعد از بهبوط آدم ۱۳۴۸  
 ترک بن یافت بن نوح اول ملکی است که در ترکستان رایت جهان ستانی افزاشت و لیعهد و قایم مقام یافت بود و بر  
 ترکان یافت اعدان گویند سخت در منزلی که آنرا سیلوک میگویند خانهها از چوب و گیاه ساخت آخر الامر با خترع ملوک که  
 خیمه و خزگاه پرداخت و جامه از چرم حیوانات ترتیب کرد و لازمه عدل و نصفت بجای آورد و چون بعد از فوت  
 یافت حجر المظرب دست غر برادر کهر ترک افتاده بود و خواست از با خود نگاه دارد چون ترک از وی مطالبه کرد و جبری  
 مشابه آن پرداخته بدو سپرد و چون تکام حاجت ترک آن سنگ را بکار برد و باران بنا برید دانست که غر حمیده  
 اندیشیده پس لشکری سازد و بجهت غر غریت کرد و در میان ایشان مصافی صعب افتاد چنانکه در آن جنگ پسر ترک  
 غر که پیغمبر نام داشت مقتول گشت و سالها آن نزاع در میان عقاب ایشان ماند و ترک بن یافت را پنج پسر بود که از جهای ایشان  
 چنین است اول ابولججه خان دوم توکک خان سیم چکل بر بنجار چهارم اطاق خان پنجم فودک خان گویند روزی فودک  
 در شکارگاه لغه که در دوان میگذاشت از دستش راننده در شوره زاری افتاد و نمک آلود شد چون فودک آن لغه را دید  
 بگریخت و بخوردان طعام را غایم و اقیهه یافت از آن پس رسم نمک در طعام پیدا آورد لکن ولعهد ترک بن یافت ابولججه  
 بود که در جای خود ذکر خواهد شد و مدت حکومت ترک در پنجاه و دویست و چهل سال بود

نصبت از او است

# جلد اول کتاب اول تاریخ التواریخ

جلوس هوشنگ در مملکت ایران دو هزار سیصد و چهل و نه سال بعد از مسبو ط آدم بود

هوشنگ بن سیامک بن کیومرث را همان از پنجمین بزرگ شمارند و گویند بروی کتاب آسمانی فرود شد چنانکه در داستان  
 که جمع کتب پنجمین عمر است ثبت است و کتاب هوشنگ مثل برسی و شت آیه است و آن کتاب را ساسان هم  
 ترجمه نموده و انشا الله تعالی تفصیل این کتب و قصه آنرا که پنجمین بزرگ در قصه زردشت مرقوم خواهیم داشت علی الجمله کجاست  
 هوشنگ ایرانیست و او را پیری فارسی نام بوده که زبان فارسی منسوب باوست و آنگاه که هوشنگ بخت ملک بدو  
 پادشاهی بروی مقرر شد چندان در انبساط عدل و داد مراقب بود که پیشدلقب کشتی او بخت پادشاهی است که این  
 از سسنگ بر آورده در کوره بکشد و از آن سلاح جنگ بساخت و از پوست ثور و روباه پوستین و خت و گمان ناری  
 صید کردن آموخت و کلاب را برای خطره معین نمود و خدم را در نزد خود بقیام امر فرمود زرد و سیم از معاوان بر آورد و چو  
 شاداب استخراج کرد قطع شجره و پرواضن تخمه و در نیز از مخمر قات خاطر اوست چون خواست که از آریکه دولت بزادیه عزت  
 شود و لوای پادشاهی را برضای الهی مسدود کند از فرزند خود ظهورت را طلب داشته فرمود ای فرزند اکنون که زمان  
 او بر جمهوری را بخت کفایت تو گذارم باید بخوان مرا آویزه گوش پیرایه هوش سازی که رستگاری دنیا و عقبی در آن  
 خواهد بود نخستین بدان که فرمان سلطان چون قضای آسمانی است که رد و منع آن آسان نباشد پس باید پادشاهی حجتی  
 بین جنگی با مضان سازد و بیکو آنکه اصحاب غرض و نفاق را از خود دور دارد که بسا با حسدات ابرار را چون کسینات  
 اشرا را باز نمایند و بیکو آنکه بیسج خاندان عفت را بجا نماند و هر که نقص عمد و اندازد و بعضی کجایی  
 که در اندکس با عقوبت نفرماید بیکو آنکه در انضال طریق اعتدال سپرد و بجا حسن جمال مردم فریفته نشود بلکه حسن خلق  
 و احوال آسانتر کند و در پیکر محشم حارت نظر کند و همواره عدل و نصفت شعار سازد و صفات لسان و زلات قدم  
 اصحاب را منقود و در و همت خویش را در امور بلند فرماید مع القصه چون هوشنگ از اندرز فرزند بدست زمام  
 بدست او گذاشته خود بزادیه قبول قناعت ساخت و عبادت حضرت بی چون پرداخت چندین از دیوان مردود  
 او را در سجود یافتند سخی بر سرش کوفتند که بیکو روی قیام و قعودند و شهر بوسه کوفت از نای ای اوست مدت جیانش  
 پانصد سال بود و چهل سال حکمرانی فرمود و گویند ازین وفات کیومرث تا هنگام ولادت هوشنگ و ولادت ویت ویت و سال بود  
 در حین نگارش احوال هوشنگ کتاب جاودان فرود که از مصنعات اوست بنظر ارقام صرف رسیده بعضی از کلمات  
 آنرا که در حکمت عالی است بنکاشت و آن کتاب را بخت کنور بن میسند یا که یکی از وزرای سلاطین مجتهد است از فرار  
 قدیم بزبان مستداول ترجمه نموده حسن بن سهل برادر ذوالریاستین که وزارت امون عباسی داشت بزبان عرب نقل  
 نمود و استاد ابو علی سکویه بالحق حکتمای فرس میسند و در عرب آنرا انجام داد با بجز هوشنگ آن کار را  
 نپند و اندرز فرزند خود و دیگران که از بی او سلطنت کنند بنکاشت و بعضی از آن کلمات این است که فرماید از خدا  
 و بدو انجام و بدوست توفیق و اوست ستوده کسی که ساخت آغاز را ساگر گشت و کیک ساخت انجام را مخلص شد  
 و کیک فضل و گرم او را دانست موافقت و انقیاد پیشه کرد و از راه مخالف بر کنار آمد و گوید بهترین چیز آنکه خدایانند  
 عطا کرده در دنیا حکمت است و در آخرت آمرزش و بهترین مراد آنکه بنده از حق بخواهد سلامت است و بزرگترین کمال آنکه  
 گوید که توحید است و گوید اصل یقین شناخت خدایت و اصل علم عمل است و اصل عمل بخشش انبیا و گوید بدین احکام خود او

استخراج از نوید آوردن

بزرگ

## وقایع چهار مویط اولم بحریه

فقد است بارگان خود و گوید اعمال نیک منی بر چهار رکن است علم و عمل و صفای نیت و زور و گویند کان خدا بر چهار  
 صفت پسندیده است علم و علم و محنت و عدالت پس علم بحریه برای کسب خیر است و علم شبر برای بریدن از شر است و علم  
 در دین برای اصلاح است و در دنیا برای بخشایش و محنت در شوق برای حفاظت است و در حاجت برای کفایت  
 عزت و عدالت در رضا و غضب برای اندازه است و گوید علم و عمل با یکدیگر مراستند مانند روح و بدن که نفع نمیکند یکی  
 بدون دیگری و گوید چهار چیز است که با آن عامل در عمل قوت یابد اول صحت است دوم غنا سیم عزم چهارم توفیق و گوید  
 طریق نجات سه است یکی راه راست دوم بریزکاری سیم رزق علال و گوید غنا در قناعت و سلامت در کوشش  
 دزدی در ترک شوق و محبت در ترک طمع و در غبت و گوید غنا می عظیم در سیر حاصل تواند شد اول نفس کی باری  
 کند ترا درین دوم تن صابر که در گذر از در طاعت سیم قناعت پنجم خدای داده است تا امید ی از آنچه زود مردم است  
 و گوید قناعت غنی است اگر چه گرسنه باشد و برهنه و در هر صفت خیر است اگر چه مالک دنیا باشد و گوید سخا و انزوی نفس است در آنچه  
 قابل نذل باشد در محل نذل و علم ترک استقامت است با امکان قدرت و عزم در یافت فرصت است و گوید دنیا سیری علم است  
 و آخرت سیری ثواب و گوید مدار عافیت در دست بلاست و در سلامت زیر بار دی ما سلامی پس در همه حال از خدا  
 خائف شویان بود و گوید چون خوشدل باشی از عافیت اندوختن شوازه بزرگ بزرگت عافیت بسوی بلاست و گوید حمل حکمت  
 بهتر است از عقل چه عاقبت اندیشی در هر بگاه بیا به خرج و قریح است و گوید چهار چیز برین است اول بنا دوم ناسیم طلا چهارم  
 عا و چهار چیز است که تلخ است اول مری با تنهایی دوم پاری در غربت سیم بسیاری قرض با نواوری چهارم دوری راه  
 با پیاوکی و گوید مرد کامل نیست کسی که غر کند و بر زن غالب نیاید و بنیاد نهد و با تمام ترساند و زراعت کند و زود و گوید  
 پادشاه نباشد تا بر نخورد از نشانه خود و پوشد از پرداخته خود و نخاک کند از شهرهای خود و سوار شود بر آخر زاد بومی خود  
 و حصول این امور به تدبیر است و تدبیر مشورت و مشورت بوزیر نا صحتی شناس و گوید پیش آبی با کسی که فرد تراست از تو و آنچه  
 بزرگتر است از تو باد و با هر سزین خود با انصاف و گوید هر که تغییر کند در عا و مضطرب نشود در فاقه و متشیر نماز و اورا مصیبتها  
 و ترسد اگر دشمن نام و فراموش کند آخر کار را او کامل است و گوید دین را عوضی نیست چه اگر دین یکی است و ایام را بدنی  
 چرا که آنچه از عمر گذشت بدل نمیدهند و نفس را غنی نیست چه اگر از نفس نفس بگیرد نیز باید و گوید هر که مرکب او روز و شبست چقدر در  
 سفر است اگر چه سفر نمیکند چه اگر هر لحظه تشری بسوی آخرت میرود و گوید چهار چیز است که اندک آن بسیار است اول در دوم  
 قهر سیم عا و چهارم عداوت و گوید کسی که متواضع نباشد قدر او بلند نشود نزد غیر او و گوید هیچ خبر در برودن نعمت و  
 آوردن بلاست چون ظلم نیست و گوید نزد رسیدن بلا ظاهر شود و نیکی مردم زود تجربه ظاهر شود و محصل مردم و سفر ظاهر شود و محقق  
 مردم در تنگی نعمت ظاهر شود و سخاوت مردم در غضب شناخته شود و حقیقت مردم و گوید بلا فاقه مردم زیاد شود و دوستی  
 و گوید هر که صحبت را دوست دارد باید از شوق دور باشد و هر که از آخر کار تیرسد باید از بهر پشیمانی دور و گوید عا و سزین  
 خداوند است زیرا که بگوید هر انقی که بغیر من دادی بمن نداده ما از کلمات هر شک بدین قدر قناعت سیم و کفایت

۲۳۵۷  
 آنچه ای ملک ملک کلده اینون و جلوس نرود اول در هزار و سیصد و هفتاد و هشت سال بعد از مویط اولم  
 نرود بن کوشش بن رفته بن کوشش بن عام بن نوح علیه السلام اول ملک کلده اینون است او را نرود اول گویند و سپس نرود  
 و لفظ نرود را به لم بیت ترجمه کرده اند علی بنحو اول پادشاه سمرانی وی بوده در باد او زنده گانی منت عالی بزارت های معالج

این متن در کتاب  
 تاریخ سلجوقیان  
 درج شده است

# جلد اول از کتاب اول تاریخ لوانج

مقصود داشت دول بر آسراهای خاطر ادانی و عالی گماشت چون از نور حوسل تا کنر عايش منفران و مردم  
از حد اخصی بیه و نشدند خواست خلق امکانی و سختی باشد اول بر پوت و صورتی که تر و انداز خط اندکی سپردن  
پس بفرمود در خطه بابل مدین نسق پستان شهری نهادند و زیر منی مسطح بانی مربع کردند که از هر ضلعی تا ضلعی بیست و یک  
مسافت داشتی و از هر ضلعی بیست و پنج دروازه برکشودند که با دروازه از اخی ضلع بر ابرج ضلعی منحنی گذاشتی اما از این بند شد  
بیست و پنج مربع مساوی الا ضلع حاصل شد که دور هر یک قریب چهار فرسنگ بود پس خندق پر آب در کردش هر کرد  
و دیوار شهر را با پست و هفت ذرع عرض و شصت و پنج ذرع ارتفاع از پشت پنجه بر آوردند و فیا من هر دو دروازه را سه برج  
شده ساخته که سه ذرع و نیم از دیوار شهر بر افراخته بود و از شرط فرات شهری از میان شهر گذرانیدند که پست و هفت ذرع  
عرض داشت و مصبت آن نهر را در سپرون شهر بر وجهی که داشتند در نامی دروازه و بر زن را با شش و آهین بر صوم  
و مضبوط کردند و مردم چنان انبوه بودند که در آن حصار نامی مربع خانه های سه مرتبه تا پنج مرتبه بر آوردند و کوچها  
چندان عریض بود که هر کس در پیش سرای خویش باغی غرس نمود انگاه در وسط شهری بر سر نهر استوار کردند و در  
خانه که دور هر خانه هفت میل بود خاص با د شاه از دو سوی مل بر آوردند که محفوف بود دیوار محمد و بروج شد  
بود و راهی از زیر نهر نرسد فراز کردند که از این خانه بدان خانه تجاوز نمایند و بروج و موت خانها را بکار آب در گذارند  
و شمال نمرود و دخترش را بیک زود انگاه در جانب یکی از این خانه های مربعی که هر ضلعی صد و سی ذرع مسافت داشت  
به بنا های ده ذرعی بزرگتر هم مرتفع ساخته شصت و پنج ذرع بر افراختند و بر از انجا که انباشته کردند و تعبیه  
بحری آنها را و منس اسجار و اشده و باغی شایسته با د شاه ساخته اند باغ او پنجه نامیدند و طرف خانه دیگر بحری که  
قریب دو میل دور آن بود پستان کردند و هفت برج دیگر بر زبان بر آوردند که هر برج زیرین از زیرین کوچکتر بود  
در راه عروج بر زبان بروج را از سپرون سومرتب داشتند و درون پوت و صورتی بنا را اصنام و ادوان گذاشتند  
و بیت و یک میان الات سیم و زرد ادوات لالی و در زبان نام موقوف نمودند خاص و عام در آن مجید در آیند  
بعبادت نمرود قیام نمایند انگاه در پستون شهر صطری مربع که هر ضلعی چهل میل بود و دوازده ذرع هر طرف و در آنجا حکام بنا  
و نسل اسطار و طیمان آنها را شار شدی و در وقت آب و صحت قباب حرارت و زراعت را بکار آمدی بعضی بر اینند که  
تبل در السه حکام ضرابی مسبد نمودند و در زمان نمرود ثانی منجین بلین ادوات و صد بر سر آن مسبد میکنند و ثانی  
افق حقیقی سخانی سایل میرسد مذمت ملک نمرود اول انصتال بود

تاریخ لوانج  
جلد اول  
کتاب اول  
صفحه ۲۳۸  
تاریخ لوانج  
جلد اول  
کتاب اول  
صفحه ۲۳۸  
تاریخ لوانج  
جلد اول  
کتاب اول  
صفحه ۲۳۸

۲۳۸۲ ابتدای ملک لوک چین و جلوس خون خاک و نانک و هزار و سیصد و شصت و دو سال بعد از پوت آدم

ملکت چین از مالک معظم روی زمین است که حدود و مقادیر شهر بزرگ و دولت پست و یک شهر وسط و هزار دولت و دولت  
شهر کوچک در آن عرض پستان شده و دیده و مزایع آن از حد شمار بیاوردن است در اکثر رودها از اکثر جمعیت و آبادی  
تخته پار با نام وصل کرده و کشتیا ساخته اند و بر زبان آنها باغ و خانه بر آورده اند و هزار و سیصد و پنجاه و هفت حصن چین  
و قلعه حصین دارد که فتح آنها بالکرای عظیم بصورت میر شود و طول عرض آن ملک از هر طرف هزار و سیصد میل است و  
شمال آن لبوی قناریه و منولستان میواری متصل شود که صفت آن در جای خود گفته خواهد شد و از طرف جنوب محیط جنوبی پونز  
و از طرف شرق نیز با محیط شرقی متصل است و از جهت غرب محدود با چین است متصلی کرد و در خلاصی آن ملک چنان است  
که از انحصان که سر شاره کرده اند تا ادای حقوق دیوانی گذارند و دولت طیان باشد و این جزایان و شهران بود که در کتاب

ملک لوانج  
جلد اول  
کتاب اول  
صفحه ۲۳۸



## وقایع بعد از سقوط آدم تا هجرت

دیوان معارف و مکتب سبب این از دو حامی استرام خانوادا در رعایت ایام و هزار و هجده پیران و دوزخ نخستین پیران و حکم  
 بنین که سخن سپاهیان و عدم نزاع در میان مردمان است عدد سپاه چین پنجاه و یکم که خانان با کس کارزار داشت و در  
 صلح و سلاح است هفتصد هزار باشد علی بن محمد بعد از طوفان اول شهر در آن ملک از مستحقات چین بن یافت بن نوح بود که  
 بنام وی شهر شد و اول سلطان بعد از طوفان خون خوکا و نامک بود که بزعم حکمای ختا و چین از نسل شن و ان نام است  
 که اول طبقه چهارم باشد که در صدر کتاب قبل از سقوط آدم مرقوم شد و بجان سلاطین از اولاد چین بن یافت بن نوح  
 است علی ای حال پادشاهی با عدل و داد و سلطانی حق پرست و بیگونا بود و هشتاد و هفت سال سلطنت کرد

۲۳۸۹

جلوس ظهورش در مملکت ایران دو هزار و سیصد و هشتاد و نه سال بعد از سقوط آدم

ظهورش بن هوشنگ را که وی پسر زاده هوشنگ دانند و گویند پدرش دیو جهان بن هوشنگ بوده از فرط جلالت  
 و دوزخ شهادت به دیو بند استهاریافته و زیبا و نیکو که بعضی تمام سلاح است نیز از القاب ظهورش باشد وی بر اکثر  
 اقایم سیمت پادشاهی داشت و بر اغلب سکان ربع سکون آمد و ناهمی بود هزار و چهارصد و هشتاد و نه از رعایا  
 عرضه ملک ساخت و خون پدر را از ایشان باز بست و سایر را در دایره طاعت و انقیاد انداخت در زمانش قحطی عظیم  
 حادث گشت و غلای غریب روی داد و فرمود تا غنمایا همه روزه طعام چاشگاه خود را بفرغ بخش کرد تا آن بلا  
 برخواست و آن ضیق همیشه بخت بد گشت و از آن روز است صوم در میان مردم آشکار شد به تشیخ و کاهت  
 مرفان سکار بر صید آموخت و ابریشم اگر گرم فرزندخت و خطا پرسی بر کتاب نوشت و حمل الثقال برد و اب نمود و بنای  
 قنار و مرد و امل و طبرستان و ساری و صفهان بجز قش فلوب است در زمانش مردی یوز اسف نام ظاهر شد  
 و ذهب صابین را احداث نمود چنانکه عنقریب مذکور شود مدت ملک ظهورش سی سال بود و هشتصد سال در جهان فانی زندگانی

خداوند بفرستد که در آن روز

ملوک عجم

از زمان ظهورش تا زمان ظهور یوز اسف

۲۳۹۲

ظهور یوز اسف حکیم دو هزار و سیصد و نود و دو سال بعد از سقوط آدم بود

یوز اسف از جمله حکمای عجم است و کیش صابین از مستحقات خاطر او است که در زمان هوشنگ القافر موده  
 نسبت بصاب بن ادریس علیه السلام داد و ان چنان بود که گفت ستار ما آسمانها پر تو انوار مجرده اند و  
 پرستش این صور بایه قرب حضرت اله است پس برای هر یک از سبده یاره ایگی کرد و طلسمی در شرف  
 آن کوکب تعبیه نمود و صورتی مناسب ان ساره ساخت و مدعی آن بود که در عالم مثال صورت آن  
 کوکب را چنین دیده ام و مردم را فرمود تا هر روز از ایام هفته را که فلوب بکوبی بود جامه مناسب پوشیده  
 بیکل جهان کوکب در میدند عبادت میکردند و اگر حاجتی با سلاطین داشتند بواسطت خدام آن ایگی  
 معینی بود که از صبح تا شام خوان گسترده بود و خوردنها مناسب خداوند خانه آماده داشت تا هر کس  
 خواستی بدانشا شدی و از خوردنی و آشامیدنی بهره ور گشتی و در هر یکل چهارستانی بود که هر که مریض گشتی  
 معلوم کردی که مرض وی با کدام کوکب نسبت دارد پس بشفاخانه آن کوکب شدمی و پرستاران بگرداو  
 در آمدندی و خدمت او کردندی تا صحت آمدی علی بن محمد کل زحل کنسیدی از سکنایا بود و شبه مردی در آن نصب کرده بودند  
 که سری چون بوزینه داشت و دنیالی چون خوک و تاجی بر سر بود شش دست راست پرویزن و دست  
 چپ مازی داشت و خدایش عیش و مردم سیاه قام بودند که انکشته های آهن داشتند و برای خوریدن خوردند  
 طعامهای گزنده و مریض و در وقت صبح و عصر و در وقت غروب و در وقت طلوع خورشید این ایگی را که در روزی جایا پدید

بعضی  
میرسانند  
در هر  
ایگی